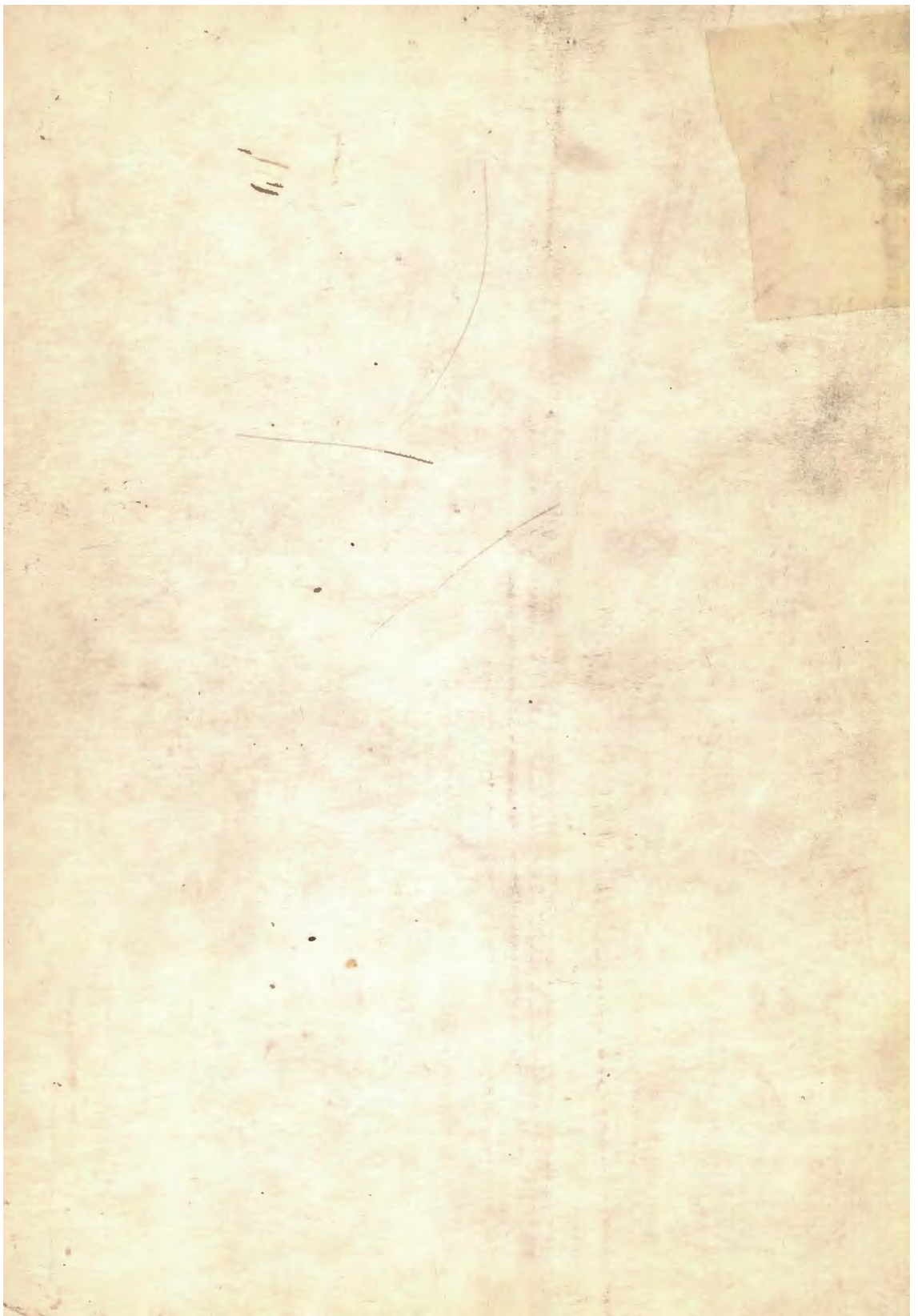


محمد حسين فروغی
ذکاء الملک

شرح حال
واشینگتن و فرانکلن

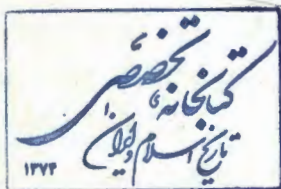




محمدحسین فروغی (ذکاءالعلماء اول) - نشسته
محمدعلی فروغی (ذکاءالعلماء دوم) - ایستاده

محمد حسین فروغی

ذکاء المک



شرح حال

واشینگتن و فرانکلن

اسکن شد



تهران، ۲۵۳۵

بنام خداوند بخشنده مهربان

امسال مردم ایالات متحدهء امریکای شمالی دویستمین سال انقلابی را که به استقلال انجامید جشن میگیرند. مردم ایران در این شادی و سرور شرکت میکنند و کمیتهء ملی به ریاست عالیہء علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران تنظیم برنامه و اجرای آن را به عهده گرفتهاند. من بسبب سالهائی که در خدمت اتباع ایران در امریکا بودهام طبعاً" خاطرات گوناگون از آن روزگاران دارم. همه را به یاد آوردم و از غریبال گذراندم سپس به پاس و به یاد آنچه شیرین و برگزیده بود مایل شدم سهمی در مشارکت در شادمانی داشته باشم. در گزینش راه وصول به این آرزو به جستوجو پرداختم و درماندم در آخر بیادم آمد که در جوانی در روزنامه تربیت که در چند مجلد صحافی شده بود دو پاورقی خواندهام یکی شرح حال فرانکلن و دیگری واشنگتن که هر دو در حدود هفتادسال پیش از این نوشته شده است. با وجود این که آگاهی ما در این مدت دربارہء مغربزمین توسعه پیدا کرده و کتابها و رسالههای زیاد در این باب نوشته شده است معتقد شدم که مطالعهء این دو کتاب از جهات عدیده سودمند و دلپذیر است از این رو مصمم شدم هر دو شرح احوال را در یک جلد تجدید چاپ و به هم میهنان عزیز تقدیم کنم. و چون ممکن است بسیاری از خوانندگان ارجمند از روزنامہء تربیت بیخبر باشند مناسب دانستم شرحی در آن باره بنویسم و نخست آنچه را که پدر بزرگوارم محمدعلی فروغی در خاطرات خود نگاشتهاند نقل کنم:

"در این سال اول سلطنت مظفردالدینشاه پدرم به کاری دست

زد که مهمترین آثار او شد و آن تأسیس روزنامه تربیت بود و مقدماتش از این قرار: طلبه‌ای بود ملا محمد نام مختصری زبان فرانسه تحصیل کرده بود و آن فرانسه ضعیفی را که آموخته بود به اعیان‌زادگان می‌آموخت و باین مناسبت او را ملا محمد مسیو می‌خواندند و آن زمان که زبان‌دان نادر بود هر کس چهار کلمه فرانسه میدانست پیش مردم جلوه می‌کرد و از شخص معموم بیشتر محل اعجاب می‌شد. از جمله کسانی که برای آموختن زبان فرانسه به او مراجعه کرده بودند فرمانفرما بود و چون او در تبریز در خدمت ولیعهد بود ملا محمد مسیو به وسیله او در دستگاه ولیعهد راه یافت و کم‌کم از خواص شد و ابتدا ندیم‌باشی و بعد ندیم‌السلطان لقب گرفت و چون مظفرالدین‌شاه به سلطنت رسید همراه او به تهران آمد و آرزومند بود که در دربار مظفرالدین‌شاه مقامی را که اعتمادالسلطنه در دربار ناصرالدین‌شاه داشت دارا شود. در تبریز هم مقدمه این کار را فراهم می‌کرد و ولیعهد را به تأسیس یک روزنامه واداشته بود. همین که فرمانفرما شخص اول شد بر امیدواری ندیم‌السلطان افزود اما هنوز شخصیتی پیدا نکرده بود که وزیر انطباعات شود. طرح ریخت که باز به تأسیس روزنامه لیاقت خود را ثابت و زمینه برای وزارتش آماده کند اما خود نه معلومات و افکاری داشت و نه صاحب قلم بود. با پدرم سابقه آشنائی داشت و مایه او را سنجیده بود بنابراین آمد و از او در این خصوص استمداد نمود. پدرم همه وقت این شور را در سر داشت و حسن استقبال کرد. اما بعد از دو سه مجلس مذاکره... بسیار متألم گردید و پیش محمد باقر خان اعتمادالسلطنه که رسماً "وزیر انطباعات بود از این جهت دلتنگی کرد... به پدرم گفت چه لزوم دارد شما زیر بار ندیم‌السلطان بروید. کاری را که او می‌خواهد بکند خودتان بکنید و روزنامه‌ای مطابق میلان تأسیس نمائید. پدرم باور نمی‌کرد چنین اجازه‌ای به او داده شود و حق این است که از حسن نیت مظفرالدین‌شاه بود که برخلاف ناصرالدین‌شاه از این

ابرازات تجدد و ظهور علائم ترقی خوشوقت می‌شد. باری پدرم به شوق آمد و بنابر آرزوی دیرینه یک نامه یک ورقی هفتگی به نام روزنامه تربیت تأسیس کرد و بهای نازلی برای آن قرار داد (هر شماره پنج‌شاهی و سالیانه دوازده قران) چون مقصودش تجارت نبود

علاوه بر این روزنامه صوراسرافیل در شماره ۱۵ سال اول به تاریخ چهارشنبه ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ هجری قمری تحت عنوان "فاجعه ادبی" می‌نویسد:

"فوت فیلسوف و ادیب مشهور ایران ذکاءالملک طاب ثراه در عصر شنبه یازدهم این ماه ثلثه در علم و تلفی از ادب است که شاید در این نزدیکی‌ها ایران به مرمت آن موفق نشود و ایرانیان به وجود عدیل و نظیر آن دانشمند مفتخر نگردند.

"هفتاد سال خدمت خالص به وطن و احیاء ادبیات مرده زبان فارسی و حرارت و حدت و پشت‌کار جوانان در دوره کهنوت از مزایای مختصه این وجود مبارک و بهترین سرمشقی برای تأسی جوانان مملکت است. اگر به مقتضای جهل و نادانی قوم یا عدم همراهی دوره استبداد برای ادای حق صاحبان حقوق ایران و ایرانیان قدر این وجود محترم را شناختند و معرفت رتبه و منزلت او را به اخلاف دانشمند خود گذاشتند لیکن اهالی اروپا در مدت حیات او داد حق شناسی دادند و در جراید و اوراق خود مکرر آن وجود محترم را به هموطنان خود معرفی کرده تصویر و شرح حال او را اشاعه دادند و بالاخره فرانسویان مرحوم معظم را به (ویکتور هوگو) ی شرق ملقب داشتند یعنی دانشمند ایرانی ما را در ردیف اولین فیلسوف و ادیب مملکت خود گذاشتند. در هر حال در این نمره ما از باب شکر منعم با ضیق مجال به ترجمه مختصر حیات فیلسوف معظم می‌پردازیم و در صورت بقای حیات و دوام روزنامه بعدها وظیفه خود را نسبت به آن وجود محترم کامل می‌سازیم.

"این است مختصر ترجمهٔ حیات مرحوم مزبور طاب‌ثراه:

"مرحوم میرزا محمدحسین خان متخلص به فروغی و ملقب به ذکاءالملک در نیمهٔ ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۵۵ در شهر اصفهان متولد شده و در عصر شنبه یازدهم رمضان سال ۱۳۲۵ در طهران در سن هفتاد سال و پنج ماه وفات نمود...

"همواره از محنت و رنجی که ابناء وطن در تحت استبداد می‌کشیدند متألم بود و از خیال اصلاح فارغ نمی‌شد چنانکه قریب بیست سال قبل بواسطهٔ بروز بعضی از همین قسم خیالات مبنی بر خیراندیشی، مغرضین خیال شاه شهید را دربارهٔ او مشوب‌کردند و یک چند او را در زحمت انداختند. بعد از آن که مرحوم مظفرالدین‌شاه به سلطنت رسید ذکاءالملک بمحض اینکه بوی فی‌الجمله آزادی شنید روزنامه (تربیت) را احداث کرد و پوشیده نیست که تربیت اول روزنامهٔ آزادی است که در آن وقت در داخلهٔ ایران خصوصاً "در پای‌تخت احداث شده است. خدماتی که این روزنامه به وطن ما کرده علاوه بر معلومات و فوایدی که منتشر نموده یکی این است که مردم ایران از روزنامه آزرده‌خاطر بودند تربیت بواسطهٔ شیرینی بیان و مزایای چند که دارا بود مردم را روزنامه‌خوان کرد. دیگر این که اهل هوش می‌دانند که تمام مطالب گفتنی راذکاء- الملک در تربیت گفته و هنر بزرگ او همین است که چیزهایی را که در زمان استبداد کسی یارای گفتن آن نداشت بقدرت قلم و پرده و حجاب انشاء ادب چنان می‌گفت که اسباب ایراد نمی‌شد معذک زحمت و مرارت و صدماتی که در زیاده از ده سال روزنامه‌نویسی کشید و آزار و اذیت‌هایی که از دوست و دشمن دید در چند سال آخر عمر که وقت استراحت و فراغت بود بتصور کسانی که خارج از کار بوده‌اند در نمی‌آید تا این که در زمستان سال گذشته مبتلا به مرضی شدید و طولانی شد که بکلی قوای او را تمام کرد و پس از شفای از آن مرض هم دیگر مجال نیامد و از آنجا که عمدهٔ زحمت روزنامه را شخصاً "متحمل می‌شد پس از آنکه آن سال بسر رسید

ناچار از این کار دست کشید "

در کتاب تاریخ جرائد و مجلات ایرانی (۱) تألیف آقای محمد صدرهاشمی در جلد دوم صفحه ۱۱۶ چنین نوشته شده است:

"یکی از روزنامه‌های مفید که مدت نه سال تمام با مقالات ادبی و تاریخی منتشر شده روزنامه تربیت است. این روزنامه که به صاحب امتیازی و مدیری (ذکاءالملک) در طهران تأسیس شده بعلت اشتمال آن بر مقالات سودمند و مفید پیوسته طرف توجه دانشمندان بوده وبخصوص از لحاظ نثر فارسی و زیبایی خط کمتر در میان روزنامه‌های فارسی زبان نظیر و مانند دارد و از این رو جای آن را دارد که ما به تفصیل از آن گفتگو نموده و جزئیات آن را شرح دهیم

"نمره اول روزنامه تربیت در چهار صفحه به قطع بزرگ (قطع جراید آغاز مشروطیت) با چاپ سنگی به خط نستعلیق خوب و کاغذی مرغوب طبع و در تاریخ پنجشنبه یازدهم شهر رجب ۱۳۱۴ قمری مطابق ۱۷ دسامبر ماه فرانسه ۱۸۹۶ میلادی منتشر شده است . . .

بدین نحو روزنامه تربیت مدت نه سال چهار صدوسی و چهار نمره در ۲۴۹۲ صفحه منتشر شده و آخرین شماره آن در تاریخ پنجشنبه ۲۹ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵ قمری و بشماره ۴۳۴ توزیع و خاتمه یافته است . . .

"روزنامه تربیت علاوه بر مقالات مفید و ترجمه‌های نافع که عباراتی دلکش داراست پاورقی‌های مفید چه بصورت کتاب و چه بشکل ترجمه از کتب و رسائل خارجی در آن درج شده . . . قسمتی از ترجمه پاورقی‌ها بقلم مرحوم میرزا محمدعلی فروغی فرزند ذکاءالملک است"

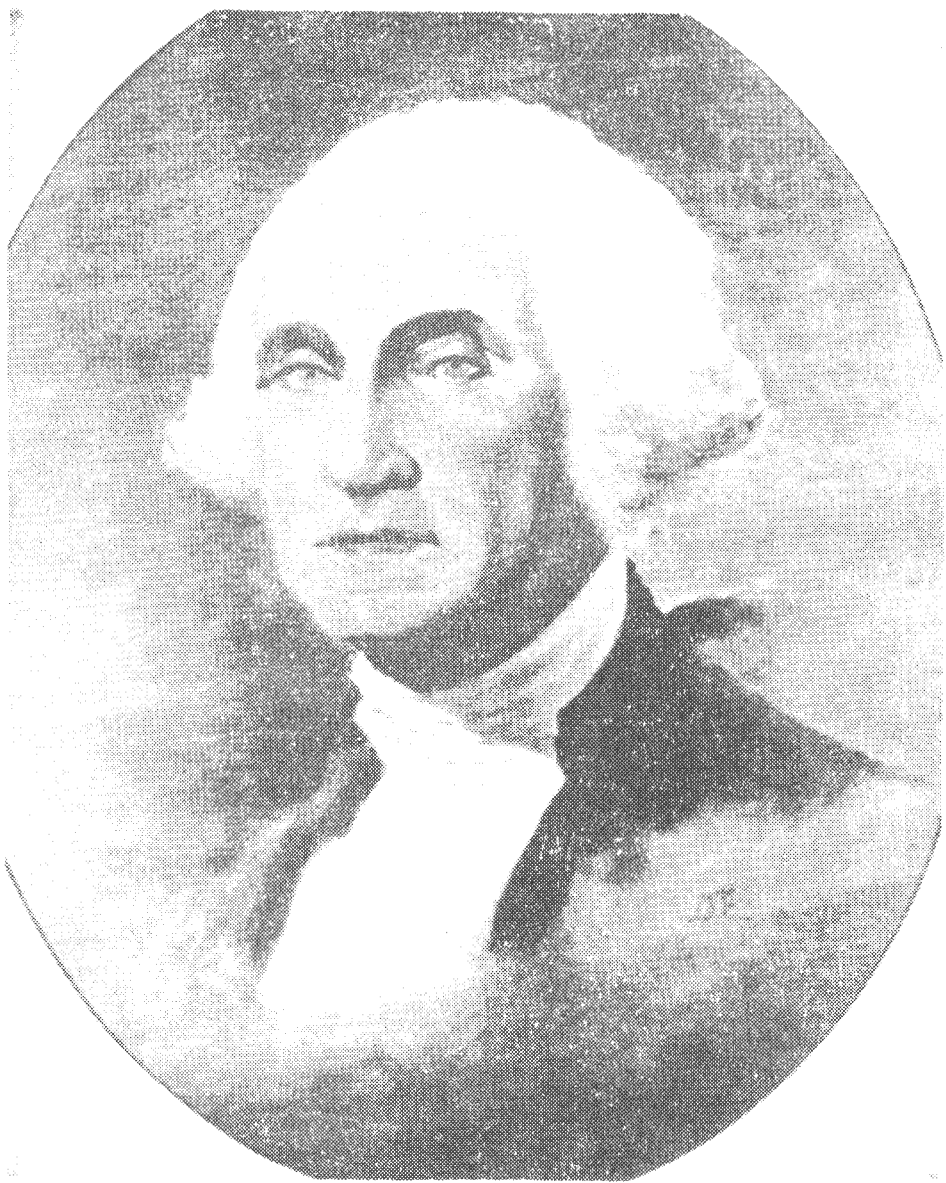
شرح حال فرانکلن در سال هفتم روزنامه در پاورقی شماره ۳۴۴ مورخ پنجشنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۳ هجری قمری مطابق با ۲۲ دسامبر ۱۹۰۴

۱- این کتاب در دیماه ۱۳۲۸ شمسی در اصفهان به چاپ رسیده است؛ دوست دانشمند آقای فریدون آدمیت به اینجانب لطف فرمودند.

ميلادی شروع و به شماره ۳۵۲ مورخ پنجشنبه ۱۸ ذی الحجه ۱۳۲۳ هجری
قمری مطابق با ۲۳ فوریه ۱۹۰۵ ميلادی ختم ميشود .
شرح حال واشنگتن در سال هشتم روزنامه در پاورقی شماره ۳۵۷
مورخ پنجشنبه ۱۴ صفر ۱۳۲۳ هجری قمری مطابق با ۲۰ آوریل ۱۹۰۵
ميلادی آغاز و به شماره ۳۶۵ مورخ پنجشنبه ۱۱ ربیع الثاني ۱۳۲۳ هجری
قمری مطابق با ۱۵ ژوئن ۱۹۰۵ ميلادی انجام می یابد .
در این تجديد چاپ نام های خاص عینا " مانند آنچه در روزنامه
تربیت و نسخه اصلی نوشته شده آمده در رسم خط نیز تغییری داده
نشده است چه با وجود اختلاف هایی که با نوشته های امروز دیده می-
شود مقایسه ها بی ضرر بلکه سودمند می نماید .

اسفندماه ۱۳۵۴ شمسی

محمود فروغی



جرج واشینگتن

محمد حسين فروغی

ذكاء الملك

شرح حال واشينگتن

واشینگتن

۲۰۲۱

واشینگتن

یکی از رجال نامی دنیا واشینگتن میباشد و آنها که میخواهند از اوضاع عالم بیش و کم با خبر باشند باید بالضروره شرح حال و کار و راستی اعمال و اطوار او را بدانند و در اخلاق کریمه و استقامت رفتار و عادات و رسوم و خصال ستوده و آداب مرضیه باو تاسی نمایند و آنرا پیروی کنند و بیجهت نبود که ما بمطالعه کنندگان محترم وعده دادیم که سرگذشت زندگانی آن مرد بزرگ را بنویسیم و ضمیمه سایر معلومات ایشان نمائیم تا بدانند هیچکس بی زحمت و مجاهدت بجائی نرسیده و شرط اهم یارکن اتم در همه جا حقیقت و صحت است و باطل ناچار ظلی زایل باشد و اگر روزی دومانند سراب المعان و جلوه نماید چندان نباید و بنائی که بنیان درست ندارد بزودی منهدم و نابود شود و اثر بی ثمر مضمحل و محو گردد باری شروع بمطلب مزبور و فهم آن موقوف بمختصر مقدمه ایست یعنی باید دانست که اتازونی یا دول متحده امریکای شمالی که امروز در تمدن و ثروت و تمکن و قدرت میان تمام دول رتبه و مقام اولیت دارد وعده نفوس ممالک آن حالا زیاده از یکصد و پنجاه و سه کرویر میباشد و وسعت خاکش پنج برابر ایران و برتریهای آن بر صاحبان آگاهی پوشیده و پنهان نیست در قرن هیجدهم میلادی چندان اهمیتی نداشت و قسمت عمده از این خاک را دولت انگلیس مالک و متصرف بود یعنی بعد از کشف امریکا ملل فرنگ در آن اقلیم بنای مسافرت و سیاحت را گذاشتند و نظر باستعداد کلی بسیاری از وطن اصلی خود چشم پوشیده به آن سرزمین مهاجرت کردند و انگلیسها مخصوصا در آبادی این نقطه کوشیدند

و مستعمرات برقرار نمودند و صد و بیست سال قبل نقاط آباد این خاک که ساحل شرقی امریکای شمالی باشد بیشتر از شش هفت کرور سکنه فرنگی نداشت و عمده آنها انگلیس بودند و باقی آن ممالک غیر معمور و تنها مسکن بعضی از قبایل وحشی امریکا یعنی سکنه قدیم آن اقلیم بود در اواسط مائه هجدهم میلادی این مستعمرات انگلیسی بواسطه آنکه در تحت اختیار و اقتدار دولت انگلیس آزادی کامل نداشتند و آن دولت را نسبت بخود متعدی فرض میکردند بر دولت مشارالیه شوریدند و شخصی که در این مورد و موقع از جهت استقامت و اهتمام و همت و اقدام و عالم وطن پرستی و غیرت و آزادی گسب و پیشرفت کار ایشان شد موسوم به جرج واشینگتن بود و اهالی امریکا این مرد را بزرگترین رجال دنیای جدید میدانند و تمام دنیا بفصایل و صفات حسنه او معترف میباشد و احترامش را چنانکه باید و شاید مرعی و منظور میدارند و راستی که جرج واشینگتن بتمام روسای ممالک و دول سر مشقی داده که قابل ملاحظه و اعتنای همه کس میباشد و پیروی کننده را بمقامی عالی میرساند

جرج واشینگتن در سال هزار و هفتصد و سی و دو میلادی در ولایت ویرجینی که معمورترین ولایات سیزده گانه مستعمرات انگلیسی بود متولد شده جدا و از بزرگان انگلیس و از طرف داران شارل اول پادشاه انگلیس بوده در اواسط مائه هفدهم هنگامی که اهالی انگلیس بر پادشاه خود شوریدند آن مرد از انگلیس کوچیده با امریکا رفت و در ولایت ویرجینی سکنی گرفت و در آن ناحیه در کنار رودخانه پوتوماک ملک وسیعی خریده آنرا برای اولاد و اعقاب خویش بمیراث گذاشت اما واشینگتن در طفولیت خواندن و نوشتن و حساب

کردن را فرا گرفت ولی برای تفریح و بیکاری وقت زیادی داشت غیر از اینکه آن اوقات را به باطل ضایع ننموده چون برادرش از صاحب منصبان نظام بود با وجود صغر سن بتقلید برادر روی چمن کنار رودخانه رفقا و همشاگردیهای خود را جمع میکرد و به آنها مشق نظام و فنون حربیه میداد سان افواج میدید بترتیب محاربات میپرداخت بنابرین شاگردان مدرسه او را رئیس خویش دانسته سردار کل مینامیدند.

واشینکتن تقریباً ده سال داشت که پدرش درگذشت و تربیت کودک را جمع بپدرش گشته و آن زن سخت با غیرت و عفت بود چنانکه فرزندان هم او را محترم داشتند هم باو مهر میورزیدند مبانی محکم تربیت مشارالیهها واشینکتن را دارای اوصاف اشرف و ملکات فاضله نمود و این مزایا بعدها اسباب خدمتی شایان بوطن او گردید.

واشینکتن از السنه خارجیه و زبانهای قدیم و جدید چیزی نیاموخت و ذوق تحصیل ادبیات چندان در او پیدا نشد در سن چهارده سالگی مربیان او جوانرا مخصوصاً بمشق خط و استنساخ قبالحجات و صور احکام و نوشتن فرد حساب و امثال آن وادار کردند اما قوه و بنیه خوب و قد و قامت رسا از رشادت و کارهای دیگر خبر میداد و فی الحقیقه از همان وقت در اعمال بدنی قدرت و اقتداری ظاهر داشت چنانکه در اسب سواری و رکضت ماهر و چالاک بود سهل و آسان بهر جانب رومینمود و میتاخت و ازین ساحل رودخانه بآن طرف سنگ می انداخت در اقطار مشرق اهل نظام پیش ازین بدست درازی و اجهاف و تطاول و اعتساف مشهور بودند و گمان میکردند که سپاهیگری بی چپاول و تعدی ممکن نیست و لشکری لابد باید بی حساب بگوید و بی قاعده

بکند پس با تعجب باید گفت واشینکتن با سیره و صفات نظامی مخصوصا خوش فطرت و امین و نیکوکار بود انصاف و عدالت را بسیار دوست میداشت و حتی المقدور نمیکذاشت باطل بر حق غالب آید و کذب صدق را پامال نماید و بهمین جهت رفقا و آشنایان واشینکتن هر وقت خلاف و نزاعی میان خود پیدا میکردند او را حکم قرار میدادند و حکم او رفع گفتگو و اختلاف مینمود مدعی آرام میگرفت و مدعی علیه می آسود

واشینکتن را برادری بزرگتر بود لارنس نام که برادر کوچک را مثل جان شیرین عزیز و گرامی میدانست غالبا او را بمنزل خود میبرد و لارنس زنی داشت از یکی از خانواده های نجیب انگلیس و آن خانواده با آداب بزرگان و نجبا مودب و تمام بواشینکتن مهربانی و محبت مینمودند و جمله بدیدار و گفتار او راغب و مایل بودند آن جوان در آن حوزه و خانواده آداب معاشرت آموخت و بر رسوم و عادات نیک معتاد و مانوس گردید بعبارة آخری تربیت نجابت و بزرگ زادگی دید بلکه رساله کوچکی از آن آداب برای تذکر و یاد داشت خود نوشت که اگر غفلتی دست دهد بمطالعه آن متذکر گردد و از صراط مستقیم منحرف نشود بعلاوه واشینکتن در منزل برادر خویش صاحب منصبان خارجه و بحر پیمایان چند میدید و از گفتگوی تسخیر بنادر و زد و خورد با دزدان دریائی چیزهائی می شنید و دزدی دریائی و مخاربه با آن جماعت در آن اوان کاری معمول بود و در اغلب مجالس هر کسی از این نمط صحبت مینمود واشینکتن را این حرفها خوش می آمد تا آنجا که رفته رفته در قلب او رسوخ کرده مایل شد که در دایره دریانوردان داخل گردد و از جمله بحر پیمایان باشد و برادرش لارنس نیز بتصدیق این میل پرداخته اسباب مسافرت او را فراهم

آورد و بنامد واشینگتن داخل یکی از سفاین جنگی گردد و از اجزای آن کشتی شود اما مادرش نتوانست تن بمفارقت فرزند در دهد و دور از وزندگانی کند لذا مانع حرکت او گشت و ناچار واشینگتن از سیر و سیاحت دریا چشم پوشید و عجاله از این خیال افتاد و دنبال کار ریاضی را گرفت یعنی مشغول تحصیل این علم شد و از شعبه های فن ریاضی مخصوصا مساحی را اختیار کرد و این رشته در آن وقت برای اقلیمی که اراضی بایر بسیار داشت کاری بی اندازه مفید بود و از اعمال پر منفعت مینمود واشینگتن تمام طرق مساحی را فهم و درک نموده اراضی اطراف مشکن و ماوای خود را مساحت کرد و نقشه هر قطعه زمین را برداشت و گاهگاه نیز خیالات شاعرانه و افکار لطیفه او را نمیگذاشت درست باین مشاغل جدی پردازد و یکباره اندیشه را صرف مساحت سازد پس باید دانست واشینگتن که از سردارهای بزرگ محسوب میشود و آزادکننده اقلیم امریکا میباشد و دولتی بآن عظمت که ذکر شد تاسیس میکند در جوانی شعر هم گفته اما چون خدای عادل همه چیز را بیک نفر نمیدهد و سر دیگران را هم بی کلاه نمیکذارد اشعار واشینگتن چندان تعریفی ندارد و چنگی بدل نمی زند چون سن واشینگتن شانزده رسید رشدی بکمال حاصل کرده جوانی تنومند و با قوت و بلند بالا و دارای صفات حسنه از وقار و غیرها بود و دوستان برادرش در همان وقت او را مردی حسابی می شمردند و رئیس خانواده زوجه برادرش منتهای محبت را باو پیدا کرده اسبابی فراهم آورد که هنرمند مساحی خود را بکار اندازد یعنی باو اظهار نمود که نقشه مفصلی از املاک وسیعه که دارد بر دارد واشینگتن با میل و رغبتی تمام بقبول این خدمت و انجام آن پرداخت و مدت سه سال اوقات تابستان خویش را در دره های رود

پوتوماک مصروف این کار ساخت شکوه و جلوه آن اراضی شایسته را دید و از محسنات منظره‌های طبیعی آن لذتها برد زنجیر مساحی خود را در کنار رودخانه‌ها و میان جنگلهای دست نخورده گردش و حرکت داد. شبها در کلبه‌های محقرو منازل کم وسعت دهقانی بسر میبرد بلکه اغلب در صحرا و زیر آسمان میخوابید گاهی با سکنه بومی ینگنی دنیا که فرنگیها آنها را هندی میگویند صحبت میکرد و داخل بازیهای آنها میشد در هر حال بجنبش و ورزش و تکاپو میگذراند چنانکه همین اعمال و زحمتهای واشینگتن را برای شغل لشکری و کارهای نظامی مهیا نمود و استعداد او بنظرها ظاهر و معلوم گشته در نوزده سالگی آوازه لیاقت و قابلیتش در ولایت ویرژینی پیچید و بتمام گوشها رسید و در آنجا طوری بکفایت او اعتماد پیدا کردند که منصب یآوری و فرماندهی نظام آن ناحیه را باو دادند و دارای این منصب بود تا آن وقت که میان کلنیها یعنی مستعمرات فرانسه و انگلیس در امریکا نزاع در گرفت و او داخل در آن سوانح و وقایع گردید.

دولت فرانسه در شمال سواحل رود سن لران و دریاچه‌هایی که این رود از آنجا سرچشمه میگیرد دو خارج میشود کلنیها را برکرد مینمود و آن مستعمرات را کانادا میگفتند و در جنوب هم مصبهای رود میسیسیپی را متصرف شده و آن جمله را با اسم پادشاه فرانسه لوئیزیان میگفتند و مقصود دولت فرانسه اینک دو ملک خود یعنی کانادا و لوئیزیان را بهم وصل کند اما باین وضع و این طریق که ولایت ما بین دریاچه‌های بزرگ و رودهای میسیسیپی و اهیو را متصرف شود و دو ولایت کانادا و لوئیزیان به واسطه تصرف این ناحیه بهم متصل گردد ناحیه یا ولایت مزبور جنگلها و باتلاقها و جلگه‌های وسیع داشت و بعضی قبایل هندی یعنی بومی امریکا در

آنجا ساکن بودند و فرانسویها در چند نقطه از نقاط این ساحت قراولخانه ساخته و قراول گذاشته لکن ولایت ویرزینی بر تمام اراضی غربی کوهستان تا رود میسی سیمی دعوی حق تسلط میکرد پس حکمران این ناحیه لازم دانست که پیغامی بصاحبمنصبان فرانسه دهد و بآنها از جانب دولت انگلیس اعلام و تکلیف کند که از خیال فتوحاتی که در نظر دارند بیفتند و از آن ناحیه چشم بپوشند و بروند اما رساندن این پیغام و انجام این مرام چندان کار بی خطر آسانی نبود بلکه قدری دشوار مینمود واشینکتن بمیل خاطر و رغبت طبع داوطلب این کار صعب و ماموریت با خطر گردید و عریضه بحکمران ولایت ویرزینی نوشته در آن اظهار داشت و گفت من تاب و توانی بقاعده و بنیه قوی دارم و میتوانم ادعای تحمل مشقتهای سخت نمایم و گمان میکنم که مرا عزم و قوت قلب از احدی کمتر نباشد و هر عملی را که دیگران جرات اقدام نمایند من هم بتوانم بنمایم بنابراین اگر مرا مامور کنید که مقاصد شما را به صاحبمنصبان فرانسه تبلیغ کنم این خدمت را چنانکه دلخواه شماست انجام میدهم و خیال حکمران آسوده خواهد شد

درخواست واشینکتن را حکمران ولایت ویرزینی پذیرفت و مشارالیه مصمم سفر شد واشینکتن میبایست در شدت سرمای زمستان هفتصد و پنجاه کیلومتر راه از میان کوهستان سخت و صحراهای صعب طی نماید تا بقلعه که فرمانده فرانسوی در آن اقامت داشت برسد مرد با همت تحمل این مشقت نمود و راه مزبور را پیمود گفتنی را گفت و رساندنی را رساند و نوبت بازگشت شد ولی در مراجعت مشکلات مضاعف گردید چه کوهها مستور در برف بود و دره‌های پر آب منع حرکت مینمود آخر الامر واشینکتن مجبور شد همراهان و اسبهای

خود را رها کند و پیاده طی طریق نماید باری زورمند با عزم خرجین به پشت و تفنگ بدست تنها یعنی فقط با یک نفر رفیق روبراه نهاد اما نه راهی امن و بی معارض بلکه برای فرار از تعاقب بومیان و احتراز از اذیت و اضرار ایشان بیست دفعه واشینگتن راه خود را در جنگل گم کرد و دوچار بسی زحمتها شد از جمله یکروز خواست از روی رود آله گانی که آب آن طغیان نموده و بحالت سیل بود با تخته پاره عبور نماید یخها آن تخته پاره را شکسته و واشینگتن به طور بدی در رودخانه افتاد معذک متشبهت بقطعه چوبی گشته با آب زد و خورد کرد تا با رفیق خود بجزیره کوچکی رسید آفتاب غروب کرد و سرما در کمال شدت. مسافر بیچاره در آن هوا شب را چنانکه دانید صبح کرد از خوشبختی بواسطه کمال برودت بامداد رودخانه یخ کرده مثل آهن شده بود و آندو دلاور نمیتوانستند روی یخ راه روند و از رودخانه عبور کنند خلاصه بعد از سه ماه رنج و واشینگتن بولایت ویرجینی و نقطه عزیمت رسید و بپاداش و اجر این زحمات برتبه سرهنگی دویم نایل گردید

× جوابی که واشینگتن از صاحب منصبان فرانسه برای حکمران ولایت ویرجینی آورد مساعد نبود معلوم مینمود که فرانسویان برای رها کردن آن حدود و رفتن از آن نواحی حاضر نیستند و در خیال و اجرای مقاصد خود ثابت قدم میباشند چنانکه بزودی این قصد خود را ظاهر کردند یعنی آمدند در ملتقای دو نهر آله گانی و منن گاهلا که التقای آن دو نهر رود اُهیو را تشکیل می دهد قلعه ساختند و آن حصن را با اسم |امیرالبحر بزرگ خویش موسوم بقلعه دوکن نمودند (امروز درین محل شهر پیتسبورگ دیده میشود این شهر دو بیست هزار نفر سکنه دارد) واشینگتن با دو دسته سرباز مامور شد برود و

جلوگیری از این حرکات نماید و هرکس ضدیت و مقاومت با کارهای انگلیس میکند یا در صدد حمله با بنیه انگلیسی میباشد او را از میان بردارد بگیرد یا بکشد واشینگتن تا حوالی قلعه دوکن رفت و در آنجا باو خبر دادند که یکدسته از دشمن نزدیک است مشارالیه چند نفر با خود برداشت و براهنمائی بومیان امریکا پیش رفت و شبانه داخل جنگل شد فرانسویان اول روز در دره نه دره ظاهر شدند و کار بشلیک کشید صاحب منصب فرانسه باده نفر از همراهانش کشته شدند و باقی فرار کردند بعضی از آنها نیز سر تسلیم پیش نهادند و این اول جنگی بود که واشینگتن در آن داخل شد نخستین محاربه از یک رشته زد و خوردهای طولانی و با افتخار که پس از بیست و هفت سال بگرفتن شهر یورکتون بآنها رسید و شرح آن وقایع بیاید

در بهار سال بعد سرداری انگلیسی که برادک نام داشت به ویرزینی آمد و ماموریت او اینکه فرانسویها را از دره اهیو بیرون کند واشینگتن بطیب خاطر و میل جزواتا مازور برادک شد چه گمان میکرد سردار مشارالیه در فنون حربیه مهارتی بکمال دارد و میخواست زیر دست او بسی چیزها فرا گیرد و بیاموزد اما این مقصود واشینگتن حاصل نشد زیرا که اگر برادک در اروپا سردار زبر دستی محسوب میشد اما ترتیب جنگ کردن با بومیان را بهیچوجه نمیدانست چنانکه سرپاهای خود را با طبل و شیپور از میان جنگل عبور میداد و حال آنکه دشمنان بی سرو صدا زیر درختها میخزیدند و اصلا دیده نمیشدند تا آن ساعت که غفلةً بسر وقت انگلیسها میرفتند سردار انگلیسی یعنی برادک آرای عاقلانه اجودان جوان خود را که واشینگتن باشد صحیح نمیدانست و بطور تحقیر اعتنا براهنمائی و گفتار او نمیکرد و از این جهت مبتلا ببلیات

میگشت از جمله روزی لشکریان برادک از رود منن گاهلا عبور کرده بودند که ناگاه صدای شلیک تفنگ بلند شد در صورتی که دشمن خود را مخفی داشت چیزی نگذشت که شلیک روبریادتی گذاشت انگلیسهای متعجب که دوچار وحشت گشته از عهده حفظ خویش بر نمی آمدند و همواره هدف گلوله وحشیان شده بخاک هلاک می افتادند آخر الامر بعد از سه ساعت نصف قشون برادک براه عدم رفته خود او نیز زخم مهلکی برداشت و چون جنگیان بیصاحب منصب ماندند بار فرماندهی ایشان بدوش واشینگتن افتاد مشارالیه تمام آن روز را با متانت و شجاعتی غریب جنگید هر جا خطر زیادتر بود با نجا شافت و جلو فراریها را میگرفت چون زد و خورد بانتهای رسید باده حکومت ویرزینی نوشته گفت من سلامت از میدان قتال بیرون آمدم و زخمی نخوردم اگر چه جامه های من بواسطه چهار گلوله سوراخ شد و دو راس اسب زیر پایم تیر خورده از پا درآمد

بعد از این واقعه واشینگتن مامور فرماندهی کل عساکر ویرزینی که تماماً هزار و پانصد نفر بودند گردید و تا سال هزار و هفتصد و پنجاه و هشت یعنی تا آنوقت که دو دوره جنگ سخت پر زحمت با آخر رسید و قلعه دو کن را از فرانسویان گرفت این شغل به او اختصاص داشت بعد از آن قدری از زندگانی اردو و اندیشه فرماندهی قشون خسته شده استعفا کرد و به استراحت پرداخت.

چندی بعد از استعفا واشینگتن زنی بیوه را که جوان و از خانواده های بزرگ ویرزینی بود تزویج نمود این زن دوستار واشینگتن و خوش رفتار و از صاحبان قلب قوی بشمار می آمد و قابل اینکه دارای رتبه و مقامی عالی گردد یعنی

بعدها بواسطه واشینکتن راه رفعت و سر بلندی سپارد چنانکه وقتی در جنگهای واشینکتن این زن را دیدند که با صدمات سخت و مشقتهاى شوهرش راه مشارکت می‌رود و بمیل و رغبت همراهی میکند اما این داستان چند سال دیگر است و وقت آن میرسد

واشینکتن مدت شانزده سال بی‌درد سر آسوده و آرام سعادت زندگانی دهقانی و کشت و زرع را بمنتهای درجه سیر کرد و کمال تعشق و میل را داشت که مدتهاً لعمر بهمین وضع و در همین محل گذراند و منت و وزن منزل و اقامتگاه او گریزگاهش بود و هر وقت بآنجا میرفت باین امید میرفت که دیگر از آن مکان خارج نشود فی الحقیقه در منت و وزن خیلی باو خوش میگذشت بعلاوه تمام سرچشمه‌های ثروتی که در آن وقت مردم از آن بهرمنند میشدند و میتوانستند دارای تمولی گزاف شوند واشینکتن را در منت و وزن بود و متصل بواسطه عقل معاشی که داشت بحاصل و فایده آن سرچشمه‌ها نایل میگشت و بر مکنّت خود می‌افزود و از دارائی خویش تمتع و لذت میبرد مشغولیات واشینکتن در آن زمان شکار و صید ماهی و سرکشی بکار دهاقین و غلامها بود و در مزارع و چمنها و جنگل گردشهای طولانی مینمود مراسلات تجارتی خود را می‌نوشت و با خانواده‌های دولتمند که در آن حوالی بودند آمد و شد میکرد کتاب میخواند سوار میشد اشخاص بسیار بدیدن او می‌آمدند سفره گسترده داشت و بسبک و سیره زارعین ناحیه ویرزینی مهمان نواز بود نیز باید بگوئیم که واشینکتن در قلمرو خویش کار قاضی هم مینمود در مجالس شورای ولایت ویرزینی نیز داخل میشد و آرای او را اجزای انجمن بخوبی میپذیرفتند اگر زندگانی واشینکتن همیشه بدین منوال میگذشت شخصی بود

دارای کمال سعادت و عمر خود را بخوشی بپایان میرسانید لکن اسم او داخل در عالم تاریخ نمیشد و صیت سربلندی و افتخار او دو روی زمین را نمیگرفت و جهتی نداشت که ما بنگارش شرح حال او قیام و اقدام نمائیم اما تقدیر را حکم دیگر بود و واشینگتن را برای کار بزرگتر ساخته بودند بنابراین وقوع وقایع مهمه یکمرتبه و ناگهان آن دوره زندگانی باین آرامی و خوشحالی را تغییر داد ورق برگشت و روی دیگر نمودار شد

پیش اشاره کردیم که در سال هزار و هفتصد و هفتاد و چهار میلادی بعلمتی ما بین دولت انگلیس و متصرفات امریکائی او اختلاف در گرفته و بروز و ظهور جنگ ناچار و حتمی شده بود و دانایان میدانند که آن علت را باید انحراف پلئیتیک و اعوجاج سلیقه پارلمنت انگلیس و وزرا نسبت برعایای امریکائی دانست و درین مورد خوب است یک دو نکته را مطالعه کنندگان ما ملتفت باشند اول اینکه جنس و جوهر انگلیس جنس و جوهر هوش است و کمال علم انگلیسها و بربرتری صنایع آنها گواهی میدهد که این ملت ملت ممتازی است و هر کس درست از عالم صنعت و تجارت این قوم یا خبر باشد تصدیق میکند که انگلیس در دنیا حق تربیت دارد از مغرب تا مشرق غیر از اینکه انگلیسهای صد و سی سال قبل البته بکمال و تکمیل انگلیسهای حال نبوده از این جهت با رعایای امریکائی شرایط اعتدال را درست رعایت ننموده ثانی باید متذکر باشند که رعایای امریکائی هم باز همان انگلیس بوده بلکه نخبه و خلاصه های انگلیس که از زور هوای نفس برادران خود بستوه آمده و بامریکا مهاجرت نمودند پس اگر اتا زونی ینگی دنیا امروز خیلی نقل دارد آن سر- بلندی نیز راجع بانگلیس است چه امریکائیها هم همان انگلیسها میباشند و

خیالات عالی باز از همان دلها سرزده و از همان سرها بیرون آمده و اینکه بعضی گمان کرده که سکنه اصلی اقلیم جدید ترقی نموده و بسرعت تمام خود را باین جاه و مقام رسانیده سهو بزرگ و اشتباه عظیم است بومیهای بنگی دنیا هنوز هم وحشی میباشند اهالی متمدن امریکا همان اروپائیها هستند مخصوصا انگلیسهای دانا که قرنهایست راه دانش و هنر میروند و آنی از شرایط استعلا غفلت نمیکنند باری چون پارلمنت انگلیس و وزرا در انحراف و اعوجاج اصرار و ابرام نمودند صبر رعایای امریکائی بطاقت آمد و حوصلهها تمام شد و جداً بخیال افتادند که سایه بی التفاتی و بی ملاحظگی را از سر خود کم کنند و حقوق خویش را که نزدیک به مال شدن است بهر تدبیر که ممکن شود حفظ نمایند

در شهر فیلادلفی از شهرهای معتبر اتا زونی حالیه کنگره یعنی مجلس معتبری منعقد شد و اجزای این مجلس وکلای کاردان ولایات مختلفه بودند و درین مورد واشینگتن هم از جانب ولایت ویرجینی مامور آن مجلس گردید مرد صلح طلب یعنی واشینگتن که باطنا بهیاهو و انقلاب و اختلاف میل و رغبتی نداشت از مشاهده اوضاع و نزاع مابین انگلیسها و کلنیهای او متالم و مشوش بود زیرا که میدید این افتراق و جدائی ناگزیر شده و انقطاع و انفصال ضرورت بهمرسانیده و قصد و مقصودی باین سختی و دشواری ناچار باید بزور اسلحه و خونریزی میسر شود و صورت پذیرد زیر بالا رود و بالا زیر آید تا ماه مراد چهره نماید

× پوشیده نباشد که واشینگتن از آن اشخاصی نبود که دارای جوش و هیجانهای شدید و شور و شوقهای فوق العاده باشد بلکه همیشه با عقل و

ذوق سلیم و خیال و خاطر آرام بامور عالم نظر میکرد و سنجیده و آزموده بتصور و تصدیق کارها میپرداخت راه و چاه را ندیده قدم برنمیداشت و پا را پیش نمیگذاشت و در خلاف و نزاع کلنیهای انگلیس با آن دولت بخوبی ملتفت بود که این کار ظاهرا عاقلانه بنظر نمی آید و خطر دارد و میدانست مثنی ضعیف با قوه قلیل و استعدادی ناقابل مشکل است با دولتی قوی و مستعد بجنگد دولت انگلیس دارای کمال اقتدار است و بواسطه سفاین مکمل بسیار بر بحار مسلط و لشکری میتواند تجهیز و آماده کند که در قوت و قدرت با بهترین عساکر دول اروپا برابر باشد و بواسطه ثروت و مکنّت زیاد تا هر وقت و زمان که مصلحت اقتضا کند ممکن است جنگ را امتداد دهد و طرف مقابل را خسته کرده از کار بیندازد درین صورت کلنیهای مزبور مشت بسندان میزنند و با دم شیر بازی میکنند و او را براه و کاری دعوت مینمایند که پا و پنجه آهنین میخواهد و یک عالم تاب و توان و تحمل و تمکین پس رنج و زحمتی بزرگ و طولانی در پیش دارد و شاید که هستی خود را روی این کار گذارد اما واشینگتن از آنها نیست که از میدان زحمت و محنت بدر رود و از مهلکه و خطر ترس و تشویش داشته باشد دلی دارد بوسعت پهنه خیال ثابت و پا بر جاتر از راسیات جبال خالی از بیم و باک بی اندیشه مرارت و هلاک چنانکه در قبول امر و اختیار کار آنی تأمل و تردید ننمود تو گفתי خود از پیش مهتمم انجام این مرام بود بلی واشینگتن میدانست که باید در حفظ حقوق و آزادی امریکائیها شریک باشد و تکلیف او این است که درین راه هر چه از دست اومی آید بکند بلکه اگر لازم شود عمر و زندگانی و سعادت و هر چه را که دارد فدا نماید یا از عهده این مطلب مهم برآید رایت عدل و

انصاف را بلند سازد و هوای تعدی و اعتساف را از سر عالمیان بپندازد
 بعضی اشخاص در این عالم دیده و می بینیم که یکمرتبه دارای حال
 و خیالی میشوند بغته "شور و هوائی در سر آنها پدیدار میگردد و آن خیال
 و شور بر فکر و عقل غلبه میکند نسنجیده و بی تامل دست بکاری میزنند و
 بعد در میمانند یا پیش میبرند اما واشینگتن ازین قبیل آدمها نبود و
 بی اندیشه و تعقل اقدام بعملی نمینمود و خاطر او چون دانسته و فهمیده
 بمطلبی علاقه میگرفت تعلقی بتمامه بآن مطلب پیدا میکرد و مهر و میل او
 برگشت نداشت و خلوص بوطن و حفظ حقوق و آزادی مملکت و موطن را از
 فرایض میشمرد و در امثال این موارد خود را مکلف بخدمت و مجاهدت
 میدانست و آنچه میکرد برای حشمت و جاه و تحصیل شان و مقام نبود و
 میتوان گفت واشینگتن یکی از مردان بزرگ دنیا محسوب میشود و فخر عالم
 انسانیت میباشد اما خود هیچوقت درین صدد برنیامده که مرد بزرگی باشد
 و اصلا در نظر نداشته که او را از مفاخر جهان آدمیت دانند و قدر و قیمتی
 برای وی قرار دهند فقط چیزی که در اعمال خطیره محرک واشینگتن میشد
 و کاردان را بکار وامیداشت و بخدمت وطن همت میگماشت این عقیده بود
 که میخواست پیش نفس خود خجل نباشد و همشهریان هم او را سرشکسته
 ندانند بنابراین وقتی که در کنگره امریکا در سال هزار و هفتصد و هفتاد و
 پنج میلادی اهالی آن سرزمین کمال اعتماد خویش را بواشینگتن اظهار
 نمودند و شخص شاخصش را سردار کل قشون بری خواندند و مامور کردند
 که حقوق امریکا را در مقابل انگلیس حفظ کند و اقا آن مرد منفعل گشت و
 خجالت کشید بلکه متحیر گردید.

قشونی که واشینگتن مامور سرداری آن شد فقط اسم داشت نه رسم و اتفاقاً در اثنای اینکه کنگره مشغول مذاکرات بود و هنوز در صدد و خیال که غایله را بشکلی رفع کند ناگاه خبر رسید که در لکزینک تن میان یکدسته قشون انگلیس و جماعتی از لشکریان ناحیه ماساچوزتس زد و خورد شدیدی واقع شده و امریکا ئیها بسیاری از انگلیسها را تلف کرده و آنها تا شهر بستن عقب نشسته‌اند و چند هزار نفر از دهاقین ولایات مجاور که مسلح بد آنجا شتافته انگلیسها را درین شهر محصور نموده و واشینگتن که لشکری نداشت میبایست این جمعیت دهاتی را عساکر نظامی نماید و برای قتال و جدال مهیا و حاضر کند زیرا که کار از آن گذشته بود که امر میان امریکا ئیها و انگلیسها بصلح و صفا و خوشی گذرد بلکه رابطه فیما بین انگلیس و کلنیها قطع شده و چاره جز این نه که اهالی امریکا تن بآفات و مخافات جنگ در دهند و زیر این بارگران روند واشینگتن بعد از هیجان و انقلابی که در بدو ظهور و بروز امور غیر مترقبه و اعمال مهمه عارض شخص میشود آن شغل شریفی را که کنگره باو رجوع نمود با کمال آرامی و سکون قبول کرد و وعده داد که سعی کند و خود را شایسته تقلد آن امر خطیر نماید و با آنکه وعده هر گونه اجر و مزد هم باو میدادند از دریافت آن راه ابا و تحاشی میرفت و وطن پرستی و خدمت ملک و ملت را بر عطیه و جایزه و هر چیز ترجیح میداد و از آن وقت شخص واشینگتن تعلقی بخود او نداشت بلکه وجودی بود متعلق بمملکت و وقف خدمت وطن و ملت چنانکه سرگذشت زندگانی او با تاریخ آن سرزمین مخلوط و مربوط شد مثل اینکه امریکا و واشینگتن لازم و ملزوم یکدیگرند

مشکلات کار واشینگتن بحساب و شمار در نمی‌آمد و فی الحقیقه اقلیم امریکا خیلی سعادتمند بود که شخصی ممتاز را برگزیده و مردی را انتخاب و اختیار کرده که خلوص نیت و پاکی فطرتش ظاهر و مشهود گشته و در خدمات نظامی دارای نام نیک و سربلندی شده و همانطور که صفات لازمه سرداری و وطن‌پرستی را داراست از استعداد اداره کردن و نظم دادن دوایر نیز بهره‌برداری می‌برد بلکه با علی‌درجه بهر کار می‌خورد موانعی که می‌بایست واشینگتن از پیش بردارد و رفع کند یکی ضعف قدرت کنگره بود دیگر دعاوی ولایات مختلفه کلنیها که با هم رقابت و همچشمی داشتند دیگر بی‌نظامی عساکر و لشکری دیگر رشک و حسد سردارها که هریک خود را برای فرماندهی کل قابل‌ترازو میدانستند فقط اسباب کار و تکیه‌گاهی که واشینگتن داشت وطن‌پرستی رعایا بود و عشق آنها با استقلال و آزادی که اکثر آن را حاصل کرده بودند در هر صورت آن مرد با عزم و حزم از فرط کفایت و درایت و مواظبت و مراقبت و تدبیر و تحمل و تعمق و تامل بر تمام موانع مزبور غلبه نمود و بعد از زمستان سال هزار و هفتصد و هفتاد و پنج و وقت داخل شدن در سنه هزار و هفتصد و هفتاد و شش لشکری آراسته و مکمل ترتیب داده بود و چون خود را بحمله کردن قادر و توانا دید مهیا شد که شهر بستان را گلوله‌باران کند اما سردار انگلیسی احتیاط را مقتضی تخلیه شهر دید و امریکائیها گمان کردند دامن دولت بدست آمده و بمقصد خویش رسیده‌اند لهذا در تابستان سال هزار و هفتصد و هفتاد و شش رسماً آزادی ممالک متحده (اتازونی) را اعلان نمودند و امیدوار بودند که دولت انگلیس زیاده برین متعرض ایشان نشود و دیگر بخیال مقهور و مطیع کردن آنها نیفتد

اما درین باب امریکائیها سخت اشتباه کرده بودند چه مشقتهای واشینگتن و مرارت ملت تازه تشکیل یافته از همان وقت شروع کرد یعنی انگلیسها بعد از جنگهای سخت امریکائیها را شکست دادند و شهر نیویورک را گرفتند و مغلوبین مجبور بعقب نشستن شدند اما درین مورد و موقع خطرناک واشینگتن عساکر خود را بخوبی نگاهداری و حفظ نمود لکن مجبور گشت بعد از نیویورک ولایت نیوژرسی را نیز رها کند و توقف ننماید مگر در عقب رودخانه دلاور که حد ولایت پنسیلوانی میباشد و این در فصل زمستان و اوقات برودت هوا و سرما بود پس سردار انگلیسی جنگ را تعطیل نمود و تصرف و تسخیر فیلادلفی را که مقر کنگره بود برای بهار گذاشت

عقب نشستنهای پی در پی واشینگتن رفته رفته صدای مردم را در آورد و اسباب شکایت و خیال ایشان شد واشینگتن برای آنکه ذهنها مشوب نماند و از جوش و شوق نیفتند و ثابت کند که نه همین اهل حزم و احتیاط است بلکه در وقت و موقع تهور و شجاعت او نیز کم نیست و اگر در فن عقب نشستن استادی و مهارت بخرج میدهد در صنعت محاربه و تدابیر جنگی و اقدام بکارهای خطیر هم ید طولی دارد شب عید میلاد مسیح که انگلیسها خود را از هر گونه خوف و خطر آسوده و ایمن می پنداشتند سردار امریکائی یعنی واشینگتن که بنظرها قدری کوچک شده بود از رود دلاور که یخ بسته بود عبور نمود و ساخلو انگلیسی را بغفلت گرفت همان ساخلوی که ترنتن را در ساحل مقابل رودخانه در تحت تصرف داشت و بی هیچ اندیشه وقت می گذاشت باری واشینگتن قسمتی ازین ساخلوی را بکشت و زیاده از هزار نفر آنها را نیز اسیر نمود این پیشرفت غیر مترقب امریکائیها را شاد و خرم ساخت و انگلیسها

را بوحشت انداخت واشینگتن مجدداً نیوژرسی را متصرف شد اما از قوای امریکائیا کاسته و رعایا را خستگی فرا میگرفت و چون بعضی برگشتهای دیگر نیز بآنها رو نموده دوچار دماغ سوختگی و یاس میشدند و این حال مخصوصاً در سال بعد بیشتر دست داد زیرا که با وجود مساعی و مجاهدات واشینگتن انگلیسها داخل شهر فیلادلفی شدند و در آنجا ترتیب کار خود را دادند که فصل زمستان را آسوده بسر برند و براحث گذرانند

از حسن اتفاق و خوشبختی امریکائیا سردارانی که دولت انگلیس بآن اقلیم مامور میکرد و میفرستاد مردمان قابل با کفایتی نبودند و فقط بخیال جنگ راه اقلیم جدید را پیش نمیگرفتند بلکه هوای خوشگذرانی نیز در سر داشتند و زمستان را باستراحت بیشتر میل داشتند تا بکلفت و مشقت چنانکه وزیر پادشاه انگلیس که از آن حال چندان غافل نبود روزی پس از دریافت خبر بدی در باره سرداران مشارالیه گفت (من نمیدانم سرداران ما در امریکا دشمن را میترسانند یا نه اما میدانم که هر وقت بخیال آنها میافتم و حال ایشان را بخاطر میآورم خود میترسم) در آخر سال هزار و هفتصد و هفتاد و هفت برای امریکائیا پیشرفت درستی حاصل شد و بر عساکر انگلیس غلبه کردند و فائق آمدند

بنابر مسطورات نمره قبل در آخر سال هزار و هفتصد و هفتاد و هفت امریکائیا پیشرفت درستی حاصل کردند و بر عساکر انگلیس غالب آمدند تفصیل این اجمال آنکه انگلیسها شهر فیلادلفی را گرفتند و یک ماه هم ازین واقعه گذشت آنگاه یکی از صاحبمنصبان انگلیسی از طرف کانادا آمد که از پشت سر بر لشکریان امریکا حمله کند و یکباره آنها را مقهور سازد اما

اتفاقا چند نفر صاحب منصب امریکائی سردار انگلیسی را احاطه کردند و او مجبور شد که خود با تمام لشکری که برای او مانده بود یعنی با شش هزار نفر تسلیم صاحب منصبان امریکائی گردد و حاصل آنکه قضیه بعکس نتیجه داد پس ازین غلبه کار ایالات متحده اقلیم جدید نضج حسابی گرفت و دولت فرانسه که تا آن وقت در خفا با امریکائیها همراهی داشت چون فتوحات نمایان عساکر ایالات متحده را دید امر پنهانی را آشکار ساخت و پرده از روی کار برانداخت یعنی مصمم شد که از هر گونه معاونت در باره این قوم که بشایستگی و درستی کار میکنند مضایقه ننماید در آن زمان جوانی فرانسوی از بزرگ زادگان در دولت فرانسه بود با نفاذ کلمه و دخل و تصرف معقول در مهام هلکی و او مارکی لافایت نام داشت و میان مارکی مشارالیه و ژنرال واشینگتن مودت کامل در گرفته و خصوصیت بدرجه عالی رسیده نتیجه این دوستی پیمان مخالفت و عهد اتحادی شد که فیما بین دولت فرانسه و ایالات متحده امریکا منعقد گردید و اسباب کمال قوت این قوم تازه روی کار آمده فراهم آمد چنانکه دولت فرانسه یک دسته لشکر بفرماندهی مردی موسوم به کنت در شامبو مامور امریکا کرد و در همان ایام واشینگتن عساکر انگلیس را مجبور نموده بود که شهر فیلادلفی و ولایت نیوژرسی را رها کنند و خود در قسمت علیای رود هدسن در ناحیه نیویورک بمواظبت حال و مراقبت امور لازمه میگذرانید

در طرف شمال این عرصه و میدان امر قتال و جدال امریکا و انگلیس سست میشد برعکس در ولایت جنوبی فریقین بشدت زد و خورد میکردند و تا نیمه سال هزار و هفتصد و هشتاد و یک وضع صورت و شکلی معلوم و معین

نداشت و امر مجمل و مبهم بود. در آن اوان واشینگتن با کنت درشامبو سردار عساکر فرانسه و کنت دگراس فرمانده سفاین آن دولت طرحی بقاعده ریخت و مقررات و دستورالعمل سه مرد دانا بموقع اجرا گذاشته شد و به پیشرفت کامل منتهی گشت یعنی قشون امریکائی مرکب از نه هزار نفر با لشکریان فرانسه که عبارت از هفت هزار جنگی بود با عانت کشتیهای کنت دگراس که سی و هفت فروند بشمار می آمد ژنرال کرن والیس سردار انگلیس را در شبه جزیره یورکتون در ولایت ویرجینی محاصره کردند و سر کرده مشارالیه بعد از بیست روز محصورى در ماه اکتبر سال هزار و هفتصد و هشتاد و یک تسلیم شد و دوازده هزار نفر اسیر و مبلغی بپرق و توپ ازدست داد. آن جمله را واشینگتن گرفت و فی الحقیقه بواسطه این ظفر جنگ ایالات متحده با انگلیس بانتهای رسید و آن امریکائی که امروز میتواند رایت حریت و سربلندی صد و پنجاه کرویر نفس محترم را که اول مردم تربیت شده دنیا محسوب میشوند برقمه گردون گردنده و ذروه چرخ اطلس زند آزاد شد (از این مطلب نباید گمان نمود انگلیس شکست خورده بلکه باید ملتفت بود که انگلیس فتح کرده)

آنها از آسیا افتاد و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه در شهر ورسایل نزدیک پاریس که سلاطین آخری فرانسه دربار خویش را در آن شهر قرار داده بودند عهدهی بسته شد و بموجب آن معاهده دولت انگلیس استقلال ولایات متحده را قبول نمود و واشینگتن بفراغت و آسایش نایل گشت یعنی دلیر کاردان چون ماموریتی را که ولایات متحده امریکا باو داده بودند انجام داده و تکالیف خود را ادا کرده و دیگرکاری نداشت از کنگره اذن مرخصی

گرفته بجایگاه اصلی خود که منت ورنن باشد رفت و گوشه گرفت و بعد از آن همه افتخار و سربلندی که او را حاصل آمده خرسندی داشت که بار دیگر بزندگانی دهقانی آرام بی سروصدای خویش فایز گردیده است

قبل از آنکه واشینگتن از کار کناره کند تکلیف غریبی باو کردند و آن امتحان صحت عمل و عیار نقد خالص وجود حقیقت نمود او بود و ثابت و روشن مینمود که گوهری پاک دارد و به آلائش و هواهای بیمعنی و تسویلات نفس اهمیتی نمیگذارد مبین این مقال آنکه بعضی از سرداران امریکائی که با واشینگتن انس و الفتی داشتند و نارضائی کلیه صاحبمنصبان را از کنگره میدانستند باو گفتند بهتر آن است که کنگره را بهم زنی و خود پادشاه ایالات متحده شوی بسریر سلطنت جلوس نمائی و تاج شهریاری بر سرگذاری (این تو و این ملک و این دیهیم شاهی

با تو ما همراه و تاییدالهی)

همه کس میدانند و سال شاهد رعناى سلطنت و دیدار محبوبه یکتای دولت آرزوئی است که در سویدای سینه و دل اغلب مهان محتشم جهان خاصه آنان که همتی بلند دارند و خود را دارای قابلیت و استعداد ذاتی میپندارند جا دارد هر چند که آرزومند این خیال را پنهان کند و بروی خود نیارد و چون میل با اختیار مطلق و استعداد و فعال مایرید بودن امری نیست که قدر و اندازه آن را مطالعه کنندگان ندانند زیاد درین باب گفتگو نمکنیم همینقدر گوئیم با امکان حصول این مرام از سنگینی بار سائی و مملکت داری و تکالیف و متاعب آن اندیشیدن و از مرادی که دسترس دارد و با علی درجه مطلوب و محبوب خاص و عام است دست کشیدن مختصر و بی تصنع از سلطنت

گذشتن و بحال رعیتی و سادگی گشتن قوه پیغمبری میخواهد و عقل افلاطون درین وادی و مرحله در میماند اما واشینگتن آن مایه دانش و بزرگواری داشت که یک آن محلی باین خیال و حرف نگذاشت فریب هوای نفس را نخورد از راه حقیقت بدر نرفت عشوه آرایش و نمایش صوری نخريد و از کمالات و مقامات معنوی چشم نپوشید بملک عاریت و هیاهوی آن دل نداد و وقتی بسخن یاران ننهاد بلکه تکلیفی را که باو کرده بودند توهین خود دانسته دلتنگ شد که چرا گمان بد باو برده اند و تصور کرده که او مردی ظاهرپرست میباشد و ممکن است از قوانین صحیحه مملکت تجاوز نماید و در صدد انجام مقاصد شخصی برآید

اگر سرداران مزبور در باره واشینگتن خیالی باطل کردند اما امریکائیها میدانستند که هر وقت وطن یعنی ایالات متحده (اتازونی) محتاج بخدمات و کارهای بزرگ او شود آن وطن پرست ملت دوست برای جانفشانی و مجاهدت حاضر خواهد بود اتفاقاً چیزی هم نگذشت که موقع این کار در رسید باین معنی که بعد از اختتام جنگ حکومتی که کلنیهای امریکائی برای خود ترتیب داده بودند قوت و استحکامی نداشت و رفته رفته رو باضمحلال و انحلال میگذاشت باحکام کنگره اعتنای درستی نمیکردند و ولایاتی که با هم متحد شده و دولت اتازونی را تشکیل داده و بشماره سیزده ولایت بود هریک میل استقلال و خودسری داشتند و در کارها آنچه را بر طبق مصلحت خاص میدانستند و مفید بحال ولایت خویش میپنداشتند قوت میدادند و دربند نفع عام و فایده همسایه های متحد خود نبودند علاوه برین در هر ناحیه میان مردم نفاق در گرفته و فقر نیز عمومی گشته و در بسیاری از نقاط

جماعتی فقرا را تحریک مینمودند و بر ضد اغنیا برمی‌انگیختند خلاصه روز بروز اغتشاش و هرج و مرج زیاد میشد و بعضی از خیرخواهان مملکت که مسلم میدانستند استخلاص و نجات ازین بلیه جز تشکیل حکومتی قادر و توانا ممکن نیست و اتازونی باید محکوم حکومتی باشد که بتواند تمام ایالات و ولایات را در تحت اطاعت خود نگاهدارد باصرار این خیالات رامنتشر ساختند و در ذهنها جا دادند که دولتی با قوت و شوکت باید تا ایالات متحده یا اتازونی را بسعادت و لوازم حیات و دوام و ترقی نایل نماید و عاقبت در سنه هزار و هفتصد و هشتاد و هفت (۱۷۸۷) مجلسی ملتی منعقد شد مگر حکومت دولت تازه را طرح ریزی کند و ترتیب دهد و شخص واشینگتن از جانب ولایت ویرجینی مامور بود که در آن مجلس حاضر شود و پس از حضور سایر اجزای مجلس بمیل و طیب خاطر مرد کار دیده را رئیس مجلس قرار دادند و واشینگتن نیز قبول ریاست آن انجمن نمود یعنی بعد از آنکه مشارالیه بزور شمشیر وطن خویش را از قید رقیت نجات داد و بواسطه دست و پا زدن در مضایق بدبختی آن مملکت را بحریت و استقلال نایل نمود مدیر مذاکرات مهمه شد که میبایست ترتیب امور دولتی آن مملکت را دهد

چنانکه در پیش ذکر شد انجمنی ملتی در تحت ریاست واشینگتن بترتیب امور دولتی ایالات متحده پرداخت و آن ترتیب بعد از صد سال هنوز در اتازونی برقرار و در کار میباشد و بموجب صحت و درستی آن یا ساواگون ملت با عظمتی که در امریکای شمالی جا دارند آن ترقی کردند که از اول خلقت تاکنون هیچ ملتی بآن ترقی نرسیده و رونق و شکوهی حاصل نمودند

که اهالی هیچ قطری از اقطار کره ارض بآن رونق و شکوه نایل نگشته‌اما باید دانست که ترتیب باین خوبی روز اول بآسانی قبول نشد بلکه بعد از گفتگو و زحمت بسیار ایالات سیزده گانه تن بتصدیق و امضا در دادند و راضی بقبول شدند آنگاه نوبت رسید و وقت آن که بانتخاب رئیس جمهوری پردازند لکن اینکار خیلی سهل بود و تکلیف معین چه در همان بدو امر و مذاکره بنابر سپاسداری و حق گذاری تمام رعایا و اهالی امریکا شخص واشینگتن را برباست اختیار کردند و باتفاق آرا این امر مهم صورت پذیرفت ترتیب امور دولتی و مهمان ملکی که تازه داده شده چندان طرف اطمینان و اعتماد نبود و در استحکام آن حرف میرفت برعکس بمردی که برای اجرای آن احکام و قوانین منتخب گشته یعنی واشینگتن زایدالوصف معتقد و مطمئن بودند و اظهار خاطر جمعی مینمودند و همه کس از روی عقیده و یقین میگفت شخصی که بتواند از عهده اینکار خطیر برآید واشینگتن است و بس واشینگتن هم بواسطه اعتقاد و استظهار کاملی که عموما بخبرت و بصیرت و امانت و دیانت او داشتند بشوق آمد و همت بلندش اوج گرفته بلندتر شد و بنای جد و جهد را گذاشت مگر نگذارد ترتیبی که تازه تاسیس کرده‌اند از صدمات و لطامات خیالات واهی و مخالفت‌های بیمعنی خراب و بیحاصل گردد و راستی که این ازدیاد هست و کثرت مجاهدت امری لازم بود زیرا که فی الحقیقه کار نهایت صعوبت را داشت

واشینگتن را در سال هزار و هفتصد و نود و سه (۱۷۹۳) میلادی برباست جمهوری برداشتند و ابتدا او در قبول این امر خالی از تردید نبود عاقبت باصرار مستشاران و اشاره یاران دورو حوالی قبول نمود

در داخله مملکت میان دو فرقه رقابت در گرفته و راه همچشمی و عناد میرفتند و واشینگتن میانه را گرفت و بتعدیل و تمهید این اشتعال و فوران را نشاند و نگذاشت درین کشمکش آشوبی درگیرد پس از آن بخیال خارجه افتاد چه میبایست آنمرد کار دولت اتازونی را بآن رتبه و مقام نایل سازد که دول فرنگ از آن ملاحظه نمایند و وجودش را بی اهمیت ندانند چون مقام اختصار و ایجاز است بی طول و تفصیل و شرح و بسط گوئیم واشینگتن این عمل را هم مثل سایر اعمال مهمه بنحو اکمل و وجه اتم بپرداخت و پیشرفت درستی او را حاصل آمد دولت اتازونی را نضج و قوامی صحیح داد و سر ملتی بزرگ را بسامان نهاد بعد از آن در سنه هزار و هفتصد و نود و هفت (۱۷۹۷) از ریاست جمهوری خارج شد و راه سرمنزله اصلی را که دهکده منتورنن باشد پیش گرفت مگر در آن گوشه چندی بیاساید و بی شور و غوغا سر نماید

در آن وقت که واشینگتن خیال کرد دست از ریاست و حکمرانی بکشد نخست بانشای رساله و تالیف کتابی پرداخت و مجموعه ساخت مشتمل بر مواعظ حسنه و پند و اندرزهای عاقلانه و بیان حکمت و فایده اتفاق و اتحاد و منفعت و خاصیت همدستی و و داد آن را بهمشهریهای خود داد که سر مشق و دستورالعمل مشاغل و اعمال قرار دهند و از دایره درستی و استقامت قدم بیرون نهند و درین وقت ملت امریکا بمساعی جلیله واشینگتن ملتی مقتدر و متاثر بود و تکیه بر مبنائی محکم و بنیانی ثابت مینمود

پس از آنکه واشینگتن بترک ریاست جمهوری گفت و از حکمرانی کناره کرد فرقه‌های مختلف با هم بنای کشمکش را گذاشتند و خشونت و ضدیت

آغاز نمودند بلکه در یکی از مواقع نصف اتازونی با نصف دیگر جنگی کردند که چهار سال طول کشید و دو کروور نفس در آن واقعه مقتول و نابود گشت معذلک آن هیئتی که واشینگتن تشکیل داده بهم نخورد و خللی در آن بنیان راه نیافت و مملکت اتازونی باز راه خود را امتداد داده رو بترقی و سعادت و قدرت میرفت و از صراط مستقیم ارتقا و اعتلا منحرف نمیشد

خلاصه واشینگتن خو را از امور دولت دور ساخت و در منت و رنن کما فی السابق بکارهای رعیتی پرداخت زندگانی آرام بی صدا را برهیا هو و قال و مقال ترجیح داد و فراغت اختیار نمود روزش بخوشی و آسایش میگذشت و صبحش بفرخی و فیروزی شام میگشت اما چنانکه عادت روزگار است آن حال نیز بر قرار و پایدار نماند و بر کضتی مرکب هستی را بآنسوی این جهان جهاندهاند یعنی در یکی از روزهای ماه دسامبر سال هزار و هفتصد و نود و نه چنانکه معتاد بود آهنگ صحرا نمود صبح زود سوار شد و بسرکشی مزارع خود رفت اتفاقا باران و برف شدیدی او را ترکرد و سرما صدمه بمزاجش وارد آورد در مراجعت درد گلوی شدیدی عارض وی گشته روز دیگر دانست که نوبت رحیل است و اجلس رسیده و از رفتن گریز نیست وصیت کرد و دستور العمل داد که بعد از مرگ او چه کنند و باز ماندگان ملک و مال وی را چگونه قسمت نمایند یا بطور نگاهدارند خلاصه آنچه در نظر داشت گفت و منشی وی نوشت آنگاه بعد از لمحۀ چند در گذشت و خبر فوتش منتشر گشت و کنکره در حال حکم کرد رعایا و مردم اتازونی مدت یک ماه برای واشینگتن عزای گیرند چنین کردند و از رسوم احترام چیزی فرو نگذاشتند کلیه عساکر فرانسه نیز بحکم ناپلئون بناپارت ده روز مراسم تعزیه داری واشینگتن را مرعی

و منظور داشتند بعلاوه سفاین انگلیس هم که در دریای مانس (میان فرانسه و انگلیس) بودند برای دلیری دانا که در جرات و جلالت و دانش و درایت بمقامی بلند رسید و توانست یکدسته از عساکر انگلیس را بتسلیم شدن وادار کند احترامات عزاداری را بعمل آوردند و جان کلام این است که ملالت و اندوه مرگ واشینگتن اختصاص بفلان قوم و بهمان ملت نداشت بلکه تمام ازین سانحه متاثر و متاسف شدند و دانشمندان روی زمین اعتراف نموده گفتند وفات واشینگتن نه همین برای اقلیم امریکا واقعه حزن انگیز است بلکه برای جهان آدمیت و عالم انسانیت خسارتی عظیم میباشد بلی این راه پر خوف و خطر و این منزل پر شور و شر واشینگتن میخواهد و گرنه از دولت سرتن پروران جسمها کلان میشود و روحها میکاهد واشینگتن باید واشینگتن وطن پرست پایدار و زبردست واشینگتن از خود گذشته واشینگتن مصفی گشته واشینگتن با حسب و نسب واشینگتن عزلت طلب واشینگتن ملت دوست واشینگتن دولتخواه واشینگتن با خبر واشینگتن آگاه واشینگتنی که بتواند از مال و جاه بلکه از سلطنت بگذرد و بزخارف مزخرف و آرایش ظاهری از راه بدر نرود واشینگتنی بزرگوار و کامل عیار واشینگتنی پیلتن و شیرشکار که مثل کوه پا برجا باشد و با پنجه پولادی دست بکار تا سدهای سدید را از پیش بردارد و با ساواکونی بجای آن گذارد که سیل حوادث آن را از میان نبرد و بنا و مبنائی که بلطمه های نوایب تکان نخورد

این بود شرح حال مختصری از واشینگتن یگانه مرد با همت و غیرت دنیا که درین عالم موسس اساس بزرگی شد و تشکیل دولتی داد که امروز از هر جهت سمت و صفت اولیت و اولویت دارد اما برای آنکه قدری بهتر بحال

چنین فرزانه معرفت حاصل کنیم خوب است مختصر اطلاعی هم از اقلیم امریکا بدست دهیم و بهتر معلوم و روشن نمائیم که جهد و سعی بی ثمر نیست بلکه غالباً بر حسابی دارد لهذا گوئیم ولایاتی که در سال هزار و هشتصد و هفتاد و سه بعد از جنگ با انگلیس مستقل گردیده تشکیل دولت اتازونی داد چنانکه ذکر شد بشماره سیزده ولایت بود بعد از آن کم کم از ولایات و ایالات اطراف بعضی بآنها ملحق شدند بطوری که حدود مملکت اتازونی از اقیانوس اطلس بمحیط کبیر کشید و وسعتی عظیم یافت

در پیش گفتیم حدود مملکت اتازونی وسعتی عظیم یافت توضیح این مطلب را گوئیم سیزده ولایت اتازونی اینک بچهل و پنج ولایت رسیده بلکه بیک حساب میتوان گفت پنجاه ولایت است ابتدا یعنی در وقتی که اتازونی مستقل شد عدد نفوس اهالی بهشت کرور نفر نمیرسید اکنون بتقریب صد و پنجاه کرور میباشد و این کثرت جمعیت بواسطه بسیاری برآوردگان آن خاک نیست بلکه چون آب و هوای آن اقطار خوب و معتدل و مناسب نشو و نمای مردم اروپاست هر سال زیاده از یک کرور فرنگی از اوطان خود چشم پوشیده بآن ولایات مهاجرت میکنند و با وجود مهاجرین و فزایش سکنه سابق هنوز نفوس مملکت نسبت بوسعت خاک آن زیاد نشده و بلکه بدرجه تناسب نرسیده زیرا که وسعت ممالک و ولایات اتازونی تقریباً بقدر تمام اروپا و تخمیناً پنج برابر و نیم ایران است و اقلیم اروپا هشتصد کرور جمعیت دارد و صد و پنجاه کرور کجا و هشتصد کرور کجا یعنی فعلاً طول دارد که عده نفوس اتازونی به فرنگ رسد و باین جهت مبلغی اراضی دست نخورده و غیر مزروع در آن اصقاع مانده و بر روی هم مردم قاره امریکا در کمال رفاه و وسعت گذران و

زندگانی میکنند و بهترین محل آسایش در ربع مسکون اراضی اقلیم جدید است اگر چه سکنه بالنسبه بفرنگ کم باشد (عده نفوس تازونی نسبت بخاک آن ممالک تقریبا مثل نفوس اهالی ایران است نسبت بوسعت زمینهای ایران)
چهل و پنج ولایتی که اتازونی را تشکیل داده مثل ممالک دیگر حکم یک خاک ندارد بلکه چهل و پنج دولت مستقل میباشد که بجهت حفظ و دفاع خود بهم وصل و متصل گشته و با هم متفق و متحد شده و برای روابط با خارجه در تحت یک دولت و یک اداره درآمده و پایتخت این یک دولت شهری است در سمت مشرق مملکت نزدیک بساحل اقیانوس اطلس و این شهر را بهاس حقوق و محض اشتهار و انتشار ذکر جمیل واشینگتن باسم اوموسوم نموده و شهر واشینگتن خوانده اند یعنی پایتخت امریکای شمالی را باسم آزا دکنده آن نامیده اند

دولت اتازونی چنانکه اکثر میدانند جمهوری میباشد و ریاست آن با یک نفر است و آن یک نفر چهار سال بکار ریاست میپردازد و چون این مدت منقضی شد عوض میشود یعنی دیگری بجای او بر مسند ریاست می نشیند مگر انتخاب کنندگان رئیس جمهوری که مامورین تمام ولایات میباشد بکمال کفایت و کاردانی و فواید وجود رئیس سابق معتقد شوند و صلاح و مصلحت را در تجدید ریاست همان شخص بینند و باز او را بریاست بردارند یا باقی گذارند و این کاری است که در همین سال اتفاق افتاد باین معنی که مدت ریاست جناب مستر روزولت بسر رسید اما طوری بدانش کار کرده بود که انتخاب کنندگان همه باقی ماندن او را در شغل ریاست درخواست کردند
رئیس جمهوری اتازونی از خود دارای اختیاری نیست فقط اجراکننده

احکام و قوانین کنگره میباشد و کنگره عبارت از دو مجلس است یکی مجلس مبعوثان دیگر مجلس سنا یعنی شیوخ که معمرین بیغرض مملکت باشند در واقع اختیار امور دولت با کنگره میباشد یعنی وضع قوانین و ترتیب مالیات و گمرک و کلیه عوارض و استقراض و عقد معاهدات همه با کنگره است و حق دارد که ترتیب لشکر دهد و از رعایا سرباز گیرد

کنگره مزبور مباشر امور راجعه بکل ولایات اتازونی میباشد اما هر ولایاتی هم کنگره جداگانه و قوانین و رسوم و حاکم و دیوانخانه و دفتر مالیه مخصوص دارد ممالک اتازونی چه از حیث زراعت چه از بابت صنعت چه از جهت تجارت رتبه اولیت دارد اما زراعت بواسطه اینکه اراضی حاصلخیز آن چنانکه ذکر شد بسیار است و غله و حبوبات در آن بطور وفور بعمل می آید و بفرنگستان حمل میشود چنانکه بازار زراعت اروپا را کساد نموده و اهالی این اقلیم ازین رهگذر قدری مکدر میباشند هر چند در اوقات تنگی این مطلب برای ایشان افاقه کلی است گذشته از غله و حبوبات خاک اتازونی پنبه وافر هم عمل آورده کارخانه های فرنگ را ازین جهت دایر دارد دیگر از زراعت های امریکا توتون است و اقلیم جدید از جنگلهای وسیع هم منافع گزاف و فایده کلی میبرد مختصر در اتازونی برعکس اروپا آدم برای کسب منفعت از خاک کم باشد چنانکه در ممالک ما هم بیک اندازه همین حالت را مشاهده مینمایند بعلاوه آدمهای ما هنوز کار آدم نمیکند و غالباً کارسازی آنها همان کارسازی جماد است جز اینکه جماد محتاج نیست و احتیاج ما روز بروز زیاد میشود باری صنعت و تجارت اتازونی هم همین حال را دارد

خاک پر نعمت اتازونی دارای جمیع محسنات طبیعی میباشد و گذشته

از نعمتهای روی زمین از اندوخته‌های طبیعت در زیر زمین میتوان گفت گنجهای شایگان دارد و معادن زغال سنگ و آهن آن بقدری وافر و زیاد که اسباب نگرانی خاطر انگلیس است با آنکه معادن آهن و زغال سنگ انگلیس هنوز بآن وفور و زیادی است که برای سالهای دراز بریتانیای کبیر کفایت کند

معادن مس هم در امریکا بسیار است و معادن طلای کالیفرنیا که یکی از ولایات اتازونی میباشد معروف آفاق است معادن نقره آن خاک هم براحدی پوشیده و مجهول نیست و وجود همان معادن پول ما را اینقدر تنزل داده و بالنسبه بیپول خارجه حکم پول سیاه پیدا کرده و روز جمعی را سیاه نموده باری چون ممالک اتازونی معادن فراوان دارد صنایع فلزکاری آن مملکت پیشرفت کلی نموده و کارخانه‌های وسیع عظیم در آن اقلیم زیاد است و صاحبان نظر صورت حال مملکت و کشور را مجسم و مصور کرده و گفته‌اند (شهرهای امریکا مثل کارخانه میباشد و کارخانه‌های آن مانند شهر است) مخصوصا مردم امریکا جسارت و جلادت غریبی در کارها دارند و هر چه میکنند عالی و خطیر است و اعمالی که امریکائی بی هیچ اندیشه و باکی بدان اقدام مینمایند اروپائی شاید بنظایر و امثال آن جرات و مبادرت ننماید و در هر حال اطوار و کردار امریکائی اسباب شگفتی و تعجب اروپائیست در عمل تجارت نیز مردم دنیای جدید بر سکنه اقطار قدیم تفوق و برتری دارند و داد و ستد و معاملات آنسرزمین فوق العاده بسط پیدا کرده چنانکه شهر نیویورک که اهم بلاد آن ممالک محسوب میشود اکنون در تجارت با لندن و پاریس رقابت و همچشمی میکند و بعضی پیش‌بینی نموده گویند عنقریب

نیویزک از پاریس و لندن میگذرد بلکه جمعیت آن نیز بیشتر میشود زیرا که امروز قریب چهار کرور سکنه دارد و این شماره با سرعت تمام روبه افزایش است گذشته از نیویزک شهرهای تجارتی معتبر دیگر نیز در اتازونی هست و از آنجمله شهر فیلادلفی میباشد با دو کرور جمعیت و شهر شیکاگو که قاطنین آن از دو کرور هم متجاوز است و این شهر شهر شهیر یازده سال قبل که راس سنه چهار صدم کشف امریکا بود اکسپوزیسیون عمومی عظیمی بیادگار کریستف کلمب کاشف مشهور ینگى دنیا دایر کرد و شهر سن لوئی هم سال گذشته اکسپوزیسیون عمومی داشت و اینهمه از ترقی صنایع و رواج بازار کسب و تجارت حکایت میکند

ممالک اتازونی قریب بیست و چهار هزار فروند کشتی تجارتی دارد و مبلغ معاملات سالیانه اش تقریباً چهار هزار و پانصد کرور تومان پول مامیشود و باقی حال امریکا را ازینرو میتوان قیاس نمود و دانست کار از چه قرار است اهالی آن اقلیم عجایب قطعاً بقدر ما مدعی دانش و نجابت و تشخص نیستند اما فی الجمله از ما کاردان تر و کارکن تر میباشد و فرصت و مجال ندارند که بازار و اضرار و تهمت و اذیت یکدیگر پردازند و تا شاخی بخواهد بارور گردد آن را باداس و تبر افتنه و فساد ببیند ازند و بدون دخلهای غیر مشروع و دزدی و گدائی و تقلب از کل ممالک دنیای قدیم مالدارترند و داستان تمول مردم اتازونی را همه کس حتی کرها شنیده و حکایتها و روایتها درین موضوع و مطلب عمده معروف است

از جمله هوشها که مردم اتازونی بخرج دادند این است که خیلی زود ملتفت فواید و مزایای راه آهن شدند و فوراً بکشیدن و ساختن آن پرداختند

و درین کار هم همان جرات و جلادتی را که در سایر اعمال دارند بکار بستند نه از کوه و رودخانه اندیشه کردند نماز دره و ماهور نه از خطرات نو ظهور چنانکه حالا سیصد هزار کیلومتر راه آهن دارند (سیصد هزار کیلومتر هفتاد و پنجهزار فرسخ جغرافیائی میشود و تقریباً چهل و سه هزار فرسخ متعارفی و اگر ما ملتفت باشیم که از کنار دریای خزر تا ساحل خلیج فارس کمتر از دویست فرسنگ است میدانیم چهل و سه هزار فرسخ راه آهن حکایت دارد)

اهم راههای آهن اتازونی آن خط راهی است که از سان فرانسیسکو به نیویورک کشیده اند و از چمنهای بسیار وسیع و کوههای عظیم میگذرد و سواحل اقیانوس کبیر را بکناره های محیط اطلس وصل مینماید طول این خط راه چهار هزار و هشتصد کیلومتر میباشد و آن تقریباً هفتصد فرسخ متعارفی است و بواسطه ساختن این راه آهن ششماهه مسافرت با کمال عسرت و زحمت مبدل بیک هفته سفری شده بمنتهای درجه سهولت و راحت یعنی در ظرف مدت هفت روز هفتصد فرسنگ راه بتفنن و تفریح طی میکنند نه خسته میشوند نه ملول میگردند پیش از آنکه راه آهن سیبری ساخته شود این راه اطول و اهم خطوط راههای آهنی بود راه افتادن و دایر شدن خط راه سیبری آن خط را از جلوه انداخت الا اینکه راه آهن امریکا اسباب آبادی آن مملکت و ثروت و احیای اقلیم جدید شد و راه آهن سیبری علی العجله باعث خرابی و پریشانی و خونریزی و اتلاف نفوس کثیره و تضييع اموال خطیره و غم و اندوه صاحبان حس و عقلای نیکخواه دنیا است خلاصه سایر امور اتازونی هم از پست و تلگراف و غیرها بهمین تناسب و نسبت میباشد

امریکا ئیها با آنکه کمال قید را بامور مادی و مکتت و ثروت دارند

و در آن باب با علی درجه اهتمام و مراقبت مینمایند از اهمیت اعمال معنوی نیز غافل نیستند و میدانند کلید گنج سعادت و اسباب حصول ثروت و مکنات دانائی و علم است لهذا درین کار هم حد توجه را بکار میبرند و هیچگونه اهمال و کوتاهی را جایز نمیشمارند چنانکه بیست سال قبل (بموجب اخبار و اسناد صحیحه) زیاده از سیصد و پنجاه مدرسه و دارالعلم عمومی در اتازونی بود و قریب پنجهزار نفر معلم و هفتاد هزار و پانصد نفر متعلم در آن مدراس مشغول تعلیم و تعلم بودند علاوه برین پنجاه مدرسه علم حقوق داشت با سیصد و ده نفر معلم و متجاوز از سه هزار متعلم و صد و هشتاد مدرسه طبی با سه هزار نفر معلم و شانزده هزار متعلم و صد و پنجاه مدرسه حکمت الهی و فقه با هشتصد و شصت نفر معلم و شش هزار و پانصد شاگرد و اینها مدارس عالییه و متوسطه بود اما مدارس و مکاتب ابتدائی حد و حصر نداشت و بحساب و شماره در نمی آمد و همانوقت قریب بیست و چهار کرور طفل در آن مکاتب و مدارس درس میخواندند و کلیه مخارجی که دولت برای مدارس و کار تحصیل علم میکرد در سال زیاده از چهار صد کرور تومان حالیه ما میشد و زیاده از نصف مبلغ مزبور موجب معلمین بود و این شرح چنانکه اشاره کردیم راجع بحال بیست سال قبل مملکت اتازونی است و این کار و تمام کارها در آن اقلیم روز بروز رو بغزونی میروند و فی الحقیقه اهل آن سرزمین معنی (من ساوی یوماه فهمو مغبون) را درست فهمیده اند و میدانند که تجربه امروز باید بکار فردا بخورد و سبب بهبودی شود والا عمر امروز بیهوده تلف شده و بنابراین عقیده و بصیرت هر سال ترقیات عظیمه در اتازونی حاصل میشود و باینجهت است که مردم امریکا با وجود اینکه اکثر اهل تجارت و

زراعت‌اند و بتحصیل مال و مکنت زیاده از حد معتقد میباشند در عالم علم هم بمقامی عالی رسیده و فضلی معتبر میان آنها پیدا شده و اختراعات و اکتشافات عمده از آن ناحیه بروز و ظهور بهم رسانیده چنانکه ابداعات اهالی آمریکا در آلات و اسباب الکتریکی و غیر آن از قبیل فنکراف و چراغ برق و بسیاری از چیزهای دیگر بر صاحبان آگاهی و خبر پوشیده و مجهول نیست بلکه بر همه کس معلوم است.

و از ظلمهای شدید که تقریباً چهل سال قبل بهمت و حس انسانیت و عدالت اهالی اتازونی رفع شد برده و غلام‌داری بود توضیح آنکه چون مردم فرنگ بامریکا مهاجرت کردند و اراضی مستعد فراوان آن اقلیم را دیدند بنای کشت و زرع را گذاشتند اما برای این عمل جمعیت خیلی کم بود مخصوصاً که خود اروپائیها هم میخواستند براحات و آسایش گذرانند و کمتر متحمل زحمت و مشقت شوند پس از سیاههای افریقا بغلامی بامریکا بردند و چنانکه در اقطار شرقی معمول بود بنای خرید و فروش آنها را گذاشتند و زرخیده‌ها را بکار واداشتند و بیشتر کار سیاهان همان زراعت و اعمال فلاحی بود لکن انسان را مانند حیوان جزو اموال و مایملک خود حساب کردن و سلب اختیار از او نمودن و اصرار در بدرفتاری نسبت به بنی نوع خاطر صاحبان حس را خسته داشت و در میزان سلیقه اهل انصاف درست در نمی‌آمد علی‌الخصوص درین سن دنیا که هنوز بحد رشد و تمیز نرسیده و فطرت بشر آنقدر پاکیزه و مهذب نشده که با زیردستان خود همیشه خوش رفتاری کند و چون بر دیگری تسلط پیدا کرد او را غالباً آزار ننماید و آنچه دیده و شنیده‌ایم غلام و زرخید را همواره گرفتار ظلم و ستم داشته‌اند و

بمحنت و عذاب وقت گذاشته و البته حال سکنه امریکا نیز بر همین منوال بود که قلبهای رقیق و حسهای لطیف را متاثر و متالم نموده رفته رفته بخیال افتادند که برفع این بی اعتدالی پردازند و این بدهوایی را از سر قاطنین آن اقلیم بپندازند و تدبیری که برای اینکار کردند ابتدا این بود که بانواع و اقسام مختلف قباحت و شاعت غلامداری و برده فروشی را ظاهر ساختند رسائل و مقالات نوشتند بلکه قصص و حکایات ترتیب دادند تا بتدریج حسهای خفته بیدار شد و غافل بهیچوجه هوشیار گشت و اکثر در دفع غایله هایله غلامداری و برده فروشی با ارباب مدارک عالیه و مشاعر صحیحه همراهی و همخیال شدند و علاج واقعه را دامن همت برکمر زدند در اتازونی امر غلامداری و برده فروشی بیشتر در ولایات جنوبی مملکت شیوع داشت زیرا که مردم آن حدود اکثر ملاک و زایع بودند و اغلب سکنه ایالات شمالی بصنعت و تجارت زندگانی و معاش مینمودند و چندان قیدوبند یا اجتناجی بغلامداری نداشتند برعکس سکنه جنوب را ملاحظه صلاح و صرفه دنیا نمیکذاشت رعایت عالم انسانیت و حقانیت را نمایند و دست از غلامداری و برده فروشی که لازمه آن است بکشند و این عمل شنیع قبیح را که مبنی بر بی اعتدالی فاحش و بی انصافی ظاهر است ترک کنند ولی ساکنین اقطار شمال چون این داعی را نداشتند و معایب و قبايح آن را بدرستی ملتفت میشدند پس را در یک گفش کرده سخت ایستادند و گفتند انسان هر جا و هر کس باشد انسان است و دارای حقوق مخصوص و یکی از آن حقوق حریت و آزادی بندگان خداست و زور و قوت آدم را ذی حق نمیکند که هر کس را ضعیف می بیند زیر بار کشد و تمام

زحمات خود را بدوش او گذارد و کارهایی که پست میبندارد و شخما از انجام آن ابا ندارد بمسکین بیچاره رجوع و تحمیل کند و صدر راحت و نخوت را بخویش اختصاص دهد و ربقه ذلت و مذلت را بگردنهای باریک نهد باری قبح و عیب غلامداری و برده فروشی را بمقاوضات عادلانه و محاورات عقل پسند نیک محسوس و معلوم کردند و گفتند اقلیم ما باید از لوثی چنین پاک باشد و این مرضهای مزمن مهلک از دنیای قدیم بقاره جدید سرایت ننماید و چون بعضی امور دیگر نیز فیما بین ایالات و ولایات شمالی و جنوبی متنازع فیه بود و این اختلاف فریقین را شدت میداد ماده درست غلیظ شد و عاقبت هشت ولایت از ولایاتی که مایل بغلامداری بودند از ولایات متحده اتازونی جدا و منفصل شده خواستند دولتی جداگانه باشند و تابع رای ولایات شمال نگردند و حاصل آنکه حرف حسابی مثل همیشه بخرج مغرض خود پسند نرفت و غرض و مرض بر صحت و استقامت بچربید و کار با استعمال اسلحه و قوه حربیه و جنگ کشید و مدت محاربه چهار سال امتداد یافت با شدت هر چه تامتر و سختی بسیار و زیاده از دو کرورنفس درین وقعه و واقعه بهلاکت رسید و جمع کثیری زخمی و ناقص شدند و ابتدا پیشرفت با اهالی جنوب بود بعد شمالیها غلبه کردند و آخر الامر ولایات جنوبی را به تبعیت و همراهی با رای و خیال خود مجبور کردند

جنگ مابین ممالک و ایالات شمالی و جنوبی امریکا بر سر غلامداری و برده فروشی در سال هزار و هشتصد و شصت و پنج میلادی یعنی چهل سال قبل بانتهای رسید و نتیجه آن این شد که در دنیای جدید بکار و داشتن غلام جبرا و قهرا متروک و موقوف گردید و خرید و فروش بنده و برده منسوخ

گشت و بعد از آن دول آمریکا و فرنگ مخصوصاً دولت انگلیس در منع این عمل همت و اصرار کردند و پا فشردند تا در کلیه روی زمین کار برده فروشی رو بضعف گذاشت و آزادی و فراغت تخم امید کاشت و هر چه دول اروپا در افریقا و سایر نقاط بیشتر نفوذ پیدا کنند این کار ضعیف تر شود و روزی آید که بکلی بر افتد و اسم و رسمی از آن در تمام کره ارض نماند

باید دانست که جنگ ولایات و ایالات شمال و جنوب اتازونی باهالی خود آن ممالک خسارت عظیم وارد آورد چنانکه علاوه بر اتلاف نفوس کثیره مبالغ گزاف ضرر مالی بآنها وارد آمد و دولت اتازونی قرضی سنگین پیدا کرد و همین فقره اسباب تولید مالیات و عوارض زیاد گردید و در اقلیم فرنگ هم کارخانه‌های بسیار بواسطه نرسیدن پنبه از آمریکا بآنها خوابید و جمعی کثیر بیکار ماندند و پریشان شدند ولی باز عاقبت امر بخیر بود زیرا که اولاً آن مردم با حس انسان دوست رسم و آئینی زشت را بر انداختند ثانیاً رعایای دول اتازونی چون اهل تربیت و صنعت و مردمانی دانا و کارکن و بلند نظر میباشند فوراً بجبر کسرهای پرداختند و در زمانی قلیل کاری کردند که اتازونی بحال قدرت و استطاعت خود بازگشت نمود بلکه از پیشتر بهتر شد و بآنجا رسید که اجمالاً شرح دادیم و حال بیست سال قبل او را گفتیم و اما قوه و بینه و سعادت و مکنّت و ثروت امروز دنیای جدید بآن درجه است که محتاج بتفصیل و توضیح نیست و نه تنها رجال آگاه بلکه مردم بازاری هم میدانند که آمریکای شمالی یعنی چه بعبارة آخری مزایای آن بلاد و ایالات معروف است و مستور نیست

اتازونی چندی است بخیال تجاوز از خاک خود افتاده چنانکه

جنگ این دولت با دولت اسپانیا در چند سال قبل و مسلط شدن او بر جزیره کوبا و جزایر فیلیپین شاهد این مدعا میباشد و سوانح آن و غلبه اتازونی بر اسپانیا را همه کس میداند و آخر الامر رای این دولت با عظمت امروز در تمام امور دنیا مداخله دارد و طرف ملاحظه است و مساعدت یا مخالفت او بمنتهای درجه اهمیت میباشد و بنابراین حالا که کار سفاین بالتیک روس باینجا کشید و پیشرفتی پیدا نکرد ما و بسیاری از هواخواهان صلح انتظار میکشیم و میکشند که به بینند در مسئله شرق اقصی دولت معظمه اتازونی چه میفرماید و چگونه جلو این خونریزی را بگیرد وضع مداخله او چون است و کاری میکند که خیالها آسوده شود و خداوندان رحم برای زخمهای گذشته فکر مرهمی کنند و بخیال علاج دردهای بیدرمان پیکرمریض و نزار انسانیت افتند یا نه؟

شرح حال واشینگتن سردار بزرگ امریکا و رئیس جمهوری اتازونی را مینوشتیم و مقصود از بیان ترقیات آن اقلیم و شوکت و عظمت دنیای جدید اینکه واشینگتن تاسیس اساسی نمونکه از صحت مبانی و ارکان در تمام جهان بیش از معدودی نظیر و مانند ندارد و بنائی ساخته که بباریدن باران و تابیدن آفتاب خراب نگردد چرا؟ برای آنکه خشت اول را راست گذاشته و مطلقا خیال کجی نداشته و هر کس میل دارد واقعی وطن پرست و خادم ملت باشد یا او را دولتخواه و نیکوکار شمارند باید مکرر شرح حال واشینگتن را بخواند و بداند رهروان چگونه رفتند که بجائی رسیدند یا دارای جاه و مقامی عالی شدند حرف مفت نزدند ادعای بیجا نکردند برای مال مردم کیسه ندوختند دین را بدنیا نفروختند لب بستند و باز و

گشادند نگرفتند و دادند و چون خود را ندیدند عالم و عالمیان تاقیامت آنها را می بینند و ذکر جمیل ایشان را منتشر میسازند و هر کس غیر از این کند امروز چیزی نیست و فردا ناچیز صرف است و البته مطالعه کنندگان محترم بخاطر دارند که فرانکلن امریکائی هم در عالم پلیتیک چقدر کمک بواشینکتن نمود و هر وقت سران رازدان میگویند واشینکتن از فرانکلن هم یاد میکنند و انجمن کرامت را بذکر او زینت میدهند

قادر متعال و حضرت ذوالجلال جل ذکره و عزاسمه اقطار ما را بانوار معارف روشن فرماید مگر دانش و آگاهی جمال حال را بیاراید و روان دردمند در ظل عاطفت علم و صنعت بیاساید دنیای جدید را علم و صنعت دنیای جدید کرده و بثروت و تمکنی که شنیدید رسانده بلکه پیدا شدن واشینکتن و فرانکلن که هر دو از خلقتهای فوق العاده بوده نیز موقوف بشیوع و رواج علوم و صنایع است گمان نکنید در ایران ما فیاض مطلق واشینکتن و فرانکلن نیافریده و ناحیه ما را از این قبیل آفریده محروم گذاشته بلکه یقین داشته باشید که ما هم بامثال این نعمتها منعم بوده و هستیم غیر از اینکه ممالک متمدنه قدر واشینکتنها و فرانکلنهای خود را میدانند و آنها را بکار می اندازند و ما ایشان را بیکار گذاشته گرفتار سل و دق مینمائیم والسلام



بنیامین فرانکلین

محمد حسين فروغی

ذکاء الملک

شرح حال فرانکلن امریکائی

مقدمه

بعد از ترجمه جناب مستطاب معظم حاجی زین العابدین تقی یف دامت اجلاله خیال داشتیم پاورقی روزنامه تربیت را بکتاب (عشق و محنت) بیارائیم یعنی بنگارش سیمی حکایات کلبه هندی و عشق و عفت مبادرت و همت نمائیم اما دوستی که حکمش در قلمرو خیال من روان است و روانم بارادت ملازمان جنابش را مطیع فرمان داد که بر حسب مناسبت ترجمه حال فرانکلین امریکائی و یک دو نفر دیگر را پیشاندازم پس از آن بعشق و محنت پردازم اطاعت امر را باین کار اقدام کرده ام ولی ضمنا بیاران خبر میدهم که با عدم اختیار نیز بد نیآورده ام چه فرانکلین هم از حکمای جلیل القدر محسوب میشود هم از خیرخواهان بزرگ مجمع انسانیت میباشد و بر تمام بزرگان ارباب حل و عقد که بجنس و نقد بصیرت و خبرت واقعی مینهند و بحرف اهل دل گوش میدهند واجب است که شرح زندگانی فرانکلین را بدرستی بدانند و سرسری نخوانند و باید دانست که پیش ازین نیز باختصار در روزنامه ها چیزی ازین مرد نوشته اند ولی مثل هیچ و از آن نمط که گفته اند برگزیده مپیچ و هر چند حالات فرانکلین را اگر درست بنویسیم کتابی مبسوط گردد لکن باقل ضرورت و آنچه نگارنده فرانسوی مادام گوستاو دمولن گفته و نوشته اقتصار مینمائیم نهایت آنکه سطری چند بملاحظه لزوم می افزائیم و در هر حال و کار از کردگار کارسازیاری جسته طلب توفیق کنیم و از خودتن زنیم بعد از آن گوئیم

بنیامین فرانکلن

بنیامین فرانکلن اصلاً انگلیسی است و روز هفدهم ماه ژانویه سال هزار و هفتصد و شش میلادی در شهر بستان از بلاد ممالک اتازونی آمریکا متولد شده پدرش ژزیه فرانکلن مردی متوسط الحال و در کارخانه شاعی در شهر مزبور کارگر بوده و بهره‌یزگاری و درست رفتاری سرمینموده

نویسنده فرانسوی گوید بنیامین فرانکلن پانزدهم فرزندی بود که خدای منان به ژزیه فرانکلن عطا فرمود و آن مرد با وجود معاش قلیل و جمعیت کثیر از زیاد شدن عده اهل نفقه اظهار اشمئزازی ننمود بلکه شاد شد و خدا را شکر کرد که اولاد و خانواده او را بکثرت اختصاص داده و باین برکت بر سر او منت نهاده یا نهاده اما مجمع انسانیت از یمن قدم نورسیده بمبارکی و میمنت فایز گشت گویا خیال بهبودی و سعادت‌ی تازه بل صعود و فزایشی بی اندازه بمخیله عالم خطور کرد و گذشت هر چه بود از جود و وجود یا بود و نمود ژزیه فرانکلن مولود جدید را بنیامین فرانکلن نامید و مہیای تربیت فرزند گردید پس از سالی سه یا چهار پدر آثار هوش و ذکاوتی ظاهر و علائم دانش و دهائی وافر در ناصیه حال فرزند دید و بنا بر خلوص عقیدت و دینداری کودک را در عالم خیال برای خدمت مذهب پرسبیتی از مذاهب عیسوی که خود در آن طریقت بود برگزید یعنی بر آن شد که فرانکلن را خاص کار آخرت کند و بآداب کشیشی این آئین مؤدب سازد و تربیت نماید مگر راه خدا و طریق راهنمائی پیماید اما بار سنگین عیالباری و زور احتیاج و

تنگدستی او را مجبور نمود که طفل را درس ده سالگی از مکتب بیرون آرد و در همان کارخانه شماعی که خود کار می‌کرد بشغلی وادارد مگر چند شاهی اجرت وی مدد معاش گردد و عراده زندگانی لنگ نشود بیچاره خورد سال با استعداد شوق و میل زیاد بتحصیل علم و کمال داشت و مدرک و جریزه‌عالی او را بحال خود نمیگذاشت و همان وقت که در کارخانه شماعی سرفتیله‌های چراغ را مقراض می‌کرد یا پیه گداخته در قالب میریخت مانند شمع از عشق دانش میسوخت و محض اطاعت صاحب اختیار و همراهی پدربحرمان میساخت و این نامرادی او را موم صفت میگذاخت همانقدر که سایر اطفال ببازی و کارهای بچگانه راغب بودند او طالب فهم و درک مطالب بود و باعمال پست و شغلهای خسیس بی‌اعتنائی مینمود فرانکلن دریا را بسیار دوست میداشت همانا بحرپیمائی را نیک می‌پسندید تا فرصت میکرد بساحل بحر می‌شناخت و خود را بآب میرسانید بعباره آخری تفنن و تفرج او ملاحظه و مشاهده امواج و تلاطم دریا بود و در کناره و نزدیک آب خویش را بکاری مشغول مینمود اما پدرش او را ازین مطلب و طلب منع میکرد و تن در نمیداد که نور دیده داخل در اعمال بحریه گردد و راهی را که این طور شایق است در نوردد فرانکلن چون اصرار پدر را در انکار دید بادلای آزرده گفت صاحب اختیارا همانطور که شما رضا نمیشوید که من مردی بحری و ملاح باشم منم راضی نخواهم شد که در شغل شماعی بمانم پس با اجازه پدر شاگرد مردی کاردرگر شد و بجا قوسازی پرداخت و مدتی با این کار بساخت

فرانکلن چنانکه گفتیم عشقی بدریا داشت و مجاورت بالجه و تماشای منظرهای مختلف امواج و کناره او را سیر وقانع نمینمود و لهذا غالبا

در آب و مشغول شنا بود یا در زورقی کوچک با جمعی از همسنگهای خود بسیر و ملاحی میبرد اذیت و از اقدام باین کار بعضی اوقات رفقا را بزحمت می انداخت بهر حال درین گردشهای دریائی و قایق رانی همیشه فرانکلن راهنمائی کشتی و ناخدائی میکرد همبازیها را می برد و می آورد و از اتفاقات که اسباب گرفتاری فرانکلن و همراهان او شده و خود نقل کرده یکی این است که میگوید در انتهای برکه مرداب و نمکزاری بود که در آنجا آسیائی ساخته بودند و در آنجا گندم و سایر حبوبات آرد مینمودند در وقت مد دریا اغلب من بارفقا بآن محل رفته در کنار مرداب بصید ماهی مشغول میشدیم و از شدت حرکت و دست و پا زدن در آب مرداب را لجن زار میکردیم روزی برفقا گفتم خوب است ما در اینجا سکونی دراز بسازیم که جائی بقاعده داشته باشیم و اینقدر آب را بهم نزنیم روی سکو و زمین خشک قرار گیریم و کاری که میخواهیم بسازیم رفقا پسندیدند اما این کار مصالح میخواست و اتفاقا اسباب تحصیل مصالح هم فراهم بود شخصی در آن حوالی خیال بنای خانه داشت و سنگ بسیار برای آن عمارت آماده کرده و آن احجار نیک بکار ما میخورد یکروز عصر بعد از دست کشیدن عمله و بنای آن بنا من رفقا را جمع کردم باتفاق همت و غیرت نمودیم و تمام آن سنگها را از حوالی خانه بمحلی که میخواستیم آوردیم بامداد صاحب عمارت به تفتیش پرداخت و مجهول معلوم شد دانستند مرتکب کیست و ما مقصر گشته بسزا و جزای خود رسیدیم اما پدرم که میدانست من در خیال خیر و نیکوکاری هستم و قصد بد کردن ندارم رورا بمن کرده گفت فرزند کسی که دست بمال غیر دراز کند و از حلال و حرام نپندیشد اهل خیر و نیکوکار نشود باید از خود مایه گذاشت و بدارائی دیگران

چشم نداشت بزور میگیری، و کرم میکنی (کمطمعه الزمان من کسب فرجها —
فدینک لاترنی ولاتتصدقی) یعنی مکیر و مکن

مادام گوستاو نویسنده این حکایت گوید حرف نرم و ملایم پدر
بپسر بیش از هزار سب و شتم یعنی فحش و دشنام اثر کرد همانا آن کلمات
نقش ضمیرش شد و بعدها از آن تجاوز و تخلف ننمود در تمام عمر قدمی جز
براستی برنداشت و در هر جا که پا گذاشت بدرستی گذاشت اما درد اینجاست
که همه کس فرانکلن نیست غنچه گل بنسیم سحر شکفته شود و هیزم را باید
به تبر شکافت یعنی محل و موقع را دریافت ای بسا اطفال بیکار خودسر
که عاقبت جوانان و مردان هرزه گرد بی سود و ثمر شده از کار و زحمت تن
زده نه نوشته و نه خوانده باطل و عاطل مانده اما فرانکلن با وجود شغل و کار
باندازه که میتواند تحصیل میکرد چیزی می آموخت و از دانش بیش و کم
ذخیره می اندوخت مطالبی یاد میگرفت دقایق و حقایق میفهمید الحاصل
هرگز بیکار نمی نشست و آنات عمر بلکه نفسهای زندگی را تمام بکار می بست
از همان عهد مهد یا زمان کودکی قدر فضل و علم را میدانست و فطرت او
را بحاصل هنر و صنعت دلالت میکرد

مادام گوستاو دمولن گوید امروز که هر قسم کتاب برای تحصیل
علوم مختلفه و فنون متنوعه حاضر و موجود است و مستعدین بآسانی میتوانند
بدرجات عالیّه فضل و کمال برسند البته شاگردهای مدارس ما قدر آن نسخه های
شریف و طرفه های نفیس را نمی دانند و ملتفت نیستند که این گنجهای دانش
پیش ازین نادر بدست کسی می افتاد و مخصوصا در اقلیمی جدید مثل امریکا
که هر چیز را باید از مملکت انگلیس بآنجا حمل کنند و خود ناحیه هنوز مکمل

باسباب تکمیل نشده بعلاوه فرانکلن بیچاره پولی هم که برای خریدن کتاب نداشت و بی اندازه مشتاق و محتاج بمطالعه اوراق و مسطورات مفیده بنا برین کارش خیلی صعب و راهش سخت بود اما آنقدر درین باب خیال کرد که مشکل را آسان نمود توضیح آنکه یکی از برادران فرانکلن باسمه خانه راه انداخته کتاب و روزنامه و غیره چاپ میکرد فرانکلن نزد برادر آمده حروف چین مطبعه او گردید اما اخ بدتر از تف در عوض ملاطفت و مهربانی با او خشونت و بدزبانی کرده هر ساعت بحرف زشتی نیشی بجگر او میزد و مسکین را میرنجانید فرانکلن آن بار سنگین را میکشید و با خود میگفت من که اینجا برای شنیدن بارک الله و مرحبا نیامده ام آمده ام هر چه کتاب بچنم می افتد بخوانم و چیزی بدانم بلکه از دولت علوم و معارف مرد کار شوم و بکار نوع آیم و از عهده خدمت ملت برآیم پس نوک و نیش برادر عیش و نوش است و طرح و قهرش لطف و مهر هر چه باشد باید تحمل کرد نقلی نیست تفصیلی ندارد میگذرد در راه علم اینقدرها گذشت لازم است گر در طلبش رنجی ما را برسد شاید

چون عشق حرم باشد سهل است بیا بانها
روزی فرانکلن ببرادر گفت اخوا اعزا بمن اجرت نمیدهی مده
کفالت تمام معاش مرا نمیکنی مکن همینقدر خوراک مرا بگردن بگیر آن را
هم هر چه میخواهی بده میخورم و خدا را شکر میکنم باقی لوازم زندگانی
با خودم باشد چون بکتاب دسترسی دارم همین مرا بس است تمام
حقوق خویش را باین نفع بی ضرر مصالحه میکنم و نوشته امضا کرده
میدهم

کنم مصالحه یکسر بصالحان می کوثر

بشرط آنکه نگیرند این رساله ز دستم

(آه کاش جوانان ما روزنامه میخواندند و اقلاً از من سر همین یک مطلب را میپرسیدند تا بآنها بفهمانم و بگویم روزگار با آدم بی کتاب چه میکند)

بلی فرانکلن آدمی است که در عنفوان جوانی و روزی که طبیعت برای کامرانی جان میدهد بنان خشک بی نان خورش و آب قراح میسازد از سر هر چه تنعم است میگذرد و نعمتها را برای مهتران خوشگذران میگذارد نوباوه شانزده ساله مهیا و مصمم میشود که برنج و تعب خود را عادت دهد و بعقل و ادب آشنا گردد و انس گیرد بخصوص محض صرفه جوئی گوشت خوردن را ترک میکند تا پولی پس اندازد و آن را بمصرف خرید کتاب رساند و این پرهیز و احتراز از گوشت طوری بمزاج او سازگار میگردد که تمام عمر از انواع لحوم چیزی نمیچشد و بهمین واسطه عمر او دراز شده و بسن طبیعی میرسد در صورتی که هیچیک از قوای او از کار نمی افتد و بدون سستی و ضعف تکالیف خود را بدرستی انجام میدهد

در سال هزار و هفتصد و بیست و یک (۱۷۲۱) میلادی برادر فرانکلن بتاسیس روزنامه پرداخت و این اساس فرانکلن را بخیال انداخت هر چند بظاهر آن جوان تهی دست مزدوری فقیر بود از فرط شور و شوق بنشر معارف و مطالب مفیده اندیشه و قصد نمود که یکی از نویسندگان این جریده باشد اما اگر آن اراده را ظاهر میکرد و میگفت بی شک طرف استهزا میشد باو میخندیدند و فرضا که فصاحت سبحان و حکمت لقمان می آورد آن را یاوه می گرفتند و ناچیز می شمردند ناچار مقاله اولی را که برای روزنامه

نوشت در آخر آن امضائی جعلی نگاشت و اسمی بی‌سمی روی نویسنده گذاشت و نماز شام فصل مسطور را از شکاف در مطبعه بصرح چاپخانه پرتاب نمود و خدام کارخانه برداشته با داره تحریرات دادند و درین هنگام دل فرانکلن می‌طپید که آیا مرقومه او قبول میشود یا اجزای کار رد میکنند آخر الامر مقبول افتاد و پذیرفته شد. منشیان بلاغت نشان بفواید و مزایای آن صحن گذاشتند و در جریده درج کردند قلب فرانکلن قوت گرفت و یکی دو تا شد یعنی مقالات دیگر بهمین وضع ازو منتشر گشت و همه کس تحقیقات او را پسندید نگارنده پس از دلگرمی و اطمینان نهان را پدیدار و عیان ساخته گفت آن گوهرها ازین درج است و اخترها که دیدید از فروزندگان این برج خراید مزبور و بنات افکار منند و از فراید این صدف و مخزن

پس از آنکه فرانکلن استعداد ذاتی و دانش کسبی خود را ثابت کرد و مدلل نمود جای آن بود که دور و نزدیک بتحسین و تشویق او پردازند تا بیشتر و بهتر بشوق و میل آید و کارهای مهمتر و نافع تر نماید اما دوره رنج و ریاضت دانشمند هنوز بسر نرسیده و بدادائیهای نوع را تمام ندیده باید همه را به بیند و بداند که کار آسان نیست و آنچه کشیده از بسیار اندکی است خلاصه بعد از آنکه دانستند فرانکلن نویسنده حسابی و دارای آرای صائبه میباشد بملامت و تقبیح او پرداختند و حرفهای ناملایم زدند از جمله پدرش که مردی عامی بود گفت مصنفین و مولفین دنیا همماز گرسنگی مردند و حکما و فضلا بفقر و پریشانی سر بردند برو فکری بحال زندگانی خود کن چارقاز پس بینداز که قوت قلب داشته باشی و صاحبان وهم و واهمه بخیالات دور و دراز بتوا احترام کنند تالیف و تصنیف بچه‌کاری آید فضل و حکمت

کسی را صاحب نان و نام نمینماید بروخر باشو پالان بدست آر آدم عریان
 نمی آید بکار برادر فرانکلن هم که صاحب چاپخانه و روزنامه باشد چون
 دانست اخوی سرافاده دارد اظهار وجود میکند باو تنگتر گرفت فرانکلن
 دید پرکار سخت است و ممات را برین حیات ترجیح آن مطبعه بلکه آن شهر
 را گذاشت و فرار کرد مگر در سایر بلاد کاری کند و اسباب صورت دادن خیالات
 بلند خود را فراهم آورد

دانشمند ما ابتدا بشهر نیویورک رفت که در آنجا شغلی برای خود
 پیدا کند بعد بفیلادلفی و آخر الامر موقعی بدست آورده در کشتی نشسته
 راه مملکت انگلیس را پیش گرفت و حاصل آنکه دوره شاگردی و مزدوری
 فرانکلن بانتهار رسید در صورتی که کارگر زبردستی بود پرکار و زحمت کش
 و با شعور و داخل هر مطلبی میشد از آن مثل شمشیر هندی از نیام خارج
 میگشت و در ضمن بامساک و قناعت میگذراند که بقول معروف ذخیره برای
 روز نیک و بد گرد آورد و یا سرمایه فراهم نماید و بکاری سودمند مشغول
 گردد اما در مملکت انگلیس فرانکلن نتوانست چیزی بهم ببرد و بیش و کم
 بضاعتی پیدا کند پس ناچار بامریکا برگشت و در آنجا متاهل شد زنی گرفت
 از هر جهت مناسب حال نجیب و باکمال بعد از آنکه فرانکلن صد من خون
 جگر خورد و هزار خروار بار سنگین برد صاحب مختصر اندوخته شد و با آن
 مال مطبعه در شهر فیلادلفی راه انداخت چرخ چاپ و حروف از لندن طلبید
 و خود بساختن کاغذ پرداخت و روزنامه ابداع و منتشر نمود حالا باید
 دانست که قصد فرانکلن ازین ترتیب و کار چه بود میخواست پولی پیدا کند
 و خویش را بیاراید یا خدمتی بملک و ملت نماید نه پیکر با هنر فرانکلن

آرایش و زر و ورق لازم نداشت و بجاه و جلال ظاهر اهمیتی نمیگذاشت صاحب نظر خیر دولت و مملکت را میخواست چنانکه بعدها آن هر دو را نیکبیار است هر چه مینمود برای ابنای وطن بود جز اینکه اعمال نافعه و مساعی جمیله روز بروز بر احترام و شان و رفعت او میافزود خاص و عام بمرور زمان و توالی ملتفت مقاصد عالیّه او میشدند و طبعا پیش آن بزرگ منشی و نیکخواهی کوچک و خاضع میگشتند

فرانکلن در تمام مدت عمر خود رفعت و سعادت معنوی را بر تجمل و جلال صوری ترجیح داد هرگز از صراط مستقیم انسانیت و شریعت خیرخواهی و انسان دوستی منحرف نشد و روزنامه که دایر نمود فقط برای این بود که حقایق علمی را بزبان عامه ناس منتشر نماید و طباع را با اصول معارف مفیده و فنون لازمه آشنا کند و مخصوصا مردم را بر آن بدارد که متخلق باخلاق کریمه شوند چه عمده اصلاح حال ملل زیر سر این کار است

در آن اوان که فرانکلن بکار انتشار روزنامه میپرداخت بعنوان (ژونت) یعنی مجمع انجمنی از اشخاص دانشمند تربیت شده تشکیل داد و آحاد و افراد اجزای انجمن متعهد و متقبل شدند که معلومات خود را بهم اظهار نمایند این مجمع وضع آکادمی نداشت و بکار تحصیل آداب ترتیب خطابه و تکمیل رسوم و شرایط بلاغت و فن سخن سرائی و مجلس آرائی نمیخورد بلکه یکنوع مدرسه مذاکره و مقاضیه بود که بقصد نفع کل و فایده همه اجزا عقاید و آرای خویش را در هر باب بی اندیشه و ملاحظه بیکدیگر میگفتند و البته وقتی که جمعی مردم بیغرض با ذهنهای صافی و طبعهای لطیف بدون ترس و وا همه آنچه میدانند برفقا بگویند و گفتهها را بسمع رضا بشنوند مثل

مجلس شوری تبادل افکار مطالب را از شواہب معایب خالص و مصفی مینماید
 نواقص عقول رفع میشود و خامی خیالات مبدل به پختگی میگردد و هر یک از
 شرکای این شرکت را میتوان بجای عالمی عاقل و دانشمندی فاضل پذیرفت
 و او را مردی آراسته و پیراسته دانست این محفل در ظرف مدت چهل سال
 بحال پیشرفت گذرانده بسی فواید بر آن مترتب شد و فی الحقیقه طالبان
 فهم و ادراک نمونه و سرمشقی بدست آوردند یا راه کار را پیدا کردند و
 مجالس عدیده از آگاهان خبر و عالمان بصیر باین سبک و روش در امریکا
 و انگلیس تشکیل یافت و از فروع این اصل صحیح یکی آنکه جمعی شریک
 شدند و هر یک مبلغی دادند و سرمایه معتبری جمع آمده با آن پول کتابخانه
 عمومی مرتب و آماده گشت و این کار خیر دست و پای طالبان علم خاصه
 بی بضاعتان قوم را باز کرد و بهمین جهت یعنی محض احترام نخستین
 راهنمای این راه ثواب و کار صواب شرکتی که کتابخانه عمومی را در فرانسه
 شیوع و رواج داد اسم فرانکلن را روی حوزه و دایره خود گذاشت و عمل را
 بآن مرد خیر منسوب داشت

تا این ایام فرانکلن پیرو حسیات خود بود و آنچه ملکه انسانیت و
 تقویت باو القا و الهام مینمود معمول میداشت درین وقت بخیال افتاد که
 دستور العملی برای زندگانی خویش بدست آرد که هم از نیکوکاری باز نماند
 هم حفظ صحت نماید و بعمری طبیعی و دراز فایز گردد هر چند صاحبان
 عقل سلیم میدانند که خودخواهی با اخلاق کریمه چندان سازگاری ندارد
 اما میتوانیم بگوئیم درین مورد بقوت نفس فرانکلن اجتماع ضدین صورت
 امکان یافت و آب و آتش با هم در یکجا جمع شدند

فرانکلن از تمام خصال مرضیه پسزده خصلت انتخاب کرده بر آن شد که مدّة العمر متصف با آن صفات باشد و اعمال منظوره را معمول دارد بعبارة آخری ازین مبانی و ارکان عدول نکند چنانکه نکرد و در هر کار و هر حال تا دم واپسین اصول آتیه را در مد نظر داشت و ترتیب آن سیزده خصلت این است (۱) اجتناب از مسکرات حتی الامکان (۲) سکوت (۳) ملاحظه نظم در عمل (۴) عزم (۵) صرفه جویی (۶) احتراز از بیکاری (۷) صداقت (۸) عدالت (۹) ملایمت (۱۰) طهارت (۱۱) آرامی (۱۲) عفت (۱۳) فروتنی

پرهیز از مسکرات را فرانکلن اول وظیفه خود و بزرگترین وسیله فوز و فلاح میدانست زیرا که در ترک این کار انسان مالک و مختار وجود خود میباشد و در هوشیاری غلبه عقل بر نفس ممکن میشود و خیالات بصورت صحت و استقامت باقی میماند اما در مستی حکم و زور میل و هوی پیشرو بیش است و جای هزار گونه مخافت و تشویش و می زده حکم دیوانه مسلح دارد که میان زشت و زیبا فرق نمیگذارد بنا برین احتراز از باده راه وصول فرانکلن بسر حد عقل و حکمت بود و این خود داری و احتیاط در انجام مقاصد و مرام بدانشمند کمکی حسابی مینمود

فرانکلن در اکل و شرب با قیل واجب قناعت میکرد طبیعت را بچیزی مختصر راضی داشت و هرگز بخیال غذای لذیذ نمی افتاد بقوتی سالم که شکم را باندازه لزوم سیر کند میساخت و در مهمانی هم بآرایش سفره نمیپرداخت و حکایتی درین باب داریم که شنیدنی است و روایتی که آگاهی از آن بد نیست

گویند یکی از مشتریان روزنامه فرانکلن روزی نزد او آمده بخیال خود بنای تهدید را گذاشته گفت یا باید عقاید پلیتیکی خود را تغییر دهی یا من دیگر خریدار بازار تو نیستم و از گرفتن روزنامه استعفا میکنم فرانکلن در جواب او گفت بسیار خوب اما چون میل ندارم از راهی که میپیمایم برگردم و منحرف شوم از امروز دیگر برای شما روزنامه نمیفرستم آسوده باشید چندی ازین گفت و شنید گذشت و روزی فرانکلن او را بنهار دعوت نمود چون مهمان در اطاق سفره خانه داخل شد از اسباب تجمل چیزی که در آنجا دید فقط پاکی و پاکیزگی بیحد و اندازه بود روی میز غذا قدری پنیر و خیار و کره و سالاد و تره پخته و نان و یک تنگ آب و یک صراحی فقاغ دید همین و بس نه مرغ مسمن نه ماهی شور نه سیر نه پیاز نه ماش نه عدس اما در عوض این وضع محقر و خوان و خوردنی بسیار مختصر سه نفر مهمان معتبر در اول درجه شان و شوکت آمدند و سر میز نشستند و چون فضل و هنر بهم پیوستند یکی از آنها حکیمی بود جامع که مشکلات علوم عالییه را هوش ناقب و سعه اطلاعاتش باسانی حل مینمود دیگری نگارنده ترتیبات و تنظیمات ملکی و قوانین دولتی امریکا و آن نظام رونق افزا سیمی واشنگتن معروف موسس اساس عظمت حالیه ینگی دنیای شمالی و بانی رفیعترین بناهای عالی (که بعد از ترجمه حال فرانکلن بشرح زندگانی او خواهیم پرداخت) و این هر سه با فرانکلن قلبا لسانا دوستی داشتند و بوجود با همت و اقدام آن مرد کار کمال اهمیت را میگذاشتند خلاصه مدعوین همانقدر خوردند که سدجوع کرده باشند اما صحبت که مقصد اصلی دعوت بود چندین ساعت طول کشید و حرفها همه آبدار مثل گوهر شاهوار مطبوع و دلپسند بحال

ملک و ملت سودمند و گفتار آنها در مهمان چهارمی که از گرفتن روزنامه فرانکلن معاف شده بود زایدالوصف اثر نمود و وقتی که خواست بمنزل خود معاودت نماید با فرط انقلاب و شرمندگی بی حساب بفرانکلن نزدیک شده باو دست داده گفت خیلی ازین ضیافت شما و حضور در انجمن شرافت شاکر و ممنونم امروز بمن بسیار خوش گذشت بعلاوه مطلب بسیار مهمی دریافت کردم و دانستم آدمی که میتواند بزرگترین رجال مملکت خود را بنان و پنبیر و خیار و تره مهمانی کند نمیتواند پلپتیک مبنی بر صدق و صفای خویش را کنار گذارد و ظاهر سازی کند راستی که حق گفتن کاری است که از تو می آید و آدمی باین وارسنگی باید تا راه حقیقت پیماید

فرانکلن از گوش دادن بسخنان بی حاصل کراهت داشت و آنرا تضییع وقت میدانست و نمیتوانست زیر بار حرفهای عبث رود و مثل بسیاری از عقلا عقیده او این بود که اگر گفتن سیم باشد خاموشی زراست یعنی سکوت در هر حال از تکلم بهتر است و میگفت نورانی ترین قریحه ها از خبط و خطا محفوظ نیست و چون انسان بخاموشی گذراند بیشتر و بهتر از اشتباه مصون ماند و ما یکی از وقایع زندگانی او را که مؤید و مبین آن عقیده میباشد در اینجا نقل میکنیم

وقتی فرانکلن برای انجام بعضی مهام جلیله از امریکا مامور فرانسه شد بعبارة اخری بعنوان سفارت از آن اقلیم باین مملکت آمد و در پاریس در جوار بای بی منزل نمود (بای بی یکی از روسای شورش معروف فرانسه بود ادیب و منجم دانشمند و فاضل و این مرد بزرگ نامی در همان شورش کشته شد) بای بی که معرفت بحال امریکائی دانا داشت و میدانست حضور

و اسباب شرافت آن ناحیه میباشد واجب دانست که بفرانکلن دیدن کند و باو خبر داد. فیلسوف امریکائی هم چون فاضل مشهور فرانسوی را میشناخت با خلوص و ادب هر چه تمامتر ازو پذیرائی کرد. دو مرد آگاه بعد از ملاقات حرفها که در آن وقت لازم بود و زمان اقتضای آن مینمود با هم گفتند و شنیدند آنگاه بای بی ساکت شده تقریباً نیم ساعت بسکوت گذشت و فرانکلن هم سخنی نگفت بای بی قوطی سیگار خود را از جیب بیرون آورده سر آن را باز کرده بدون آنکه چیزی بر زبان آرد نزدیک فرانکلن برد یعنی سیگار میل بفرمائید فرانکلن بدست اشاره نمود و بدانا فهماند که اصلاً معتاد بدخانیات نیست باز دو مرد دانا بهمان حال سکوت روبروی هم نشسته تا مدت خاموشی جانبین یکساعت تمام طول کشید بعد بای بی برخاست و فرانکلن از مشاهده این حال که یک نفر فرانسه دیده که اختیار زبان خود را دارد و میتواند مدتی ساکت و صامت نشیند و هیچ حرف نزند زیاده از حد حیرت نمود و خوشوقت شده و با مهر و محبتی تمام دست فاضل فرانسوی را گرفته فشرد و گفت کرامت کردید واقعی هنر نمودید نویسنده رساله مادام گوستاو-دمولن گوید اگر بخواهیم حقیقت گوئی کنیم باید بگوئیم درین موقع امریکائی مغلوب شد و فرانسوی غالب چه فرانکلن ابتدا مهر خاموشی را از لب و دهان برداشت و بحرف زدن مبادرت نمود

فرانکلن هرگز آنی وقت خود را بییهوده تلف و ضایع نمیکرد و مثل معروف که میگوید (گرسنگی بدر خانه آدم کارکن نظر میکند اما هیچوقت داخل خانه نمیشود) ورد زبان او بود بلی این حرف راست است و این مثل بی کم و کاست چه خود فرانکلن را می بینیم از کار کردن بکجا رسیده مثل اینکه از

زمین با سمان رفته یعنی شاگرد شماعی. چاقو ساز میشود و حروف چین و نوپسند
ویس از چندی با سمه چی و بعد مدیر روزنامه آنگاه موسس مجمعی نظیر انجمن
معارف و تشکیل دهنده کتابخانه ملتی و آخر الامر یکی از فلاسفه دانشمند
و دیپلمات ماهر که فراهم آورنده اسباب استخلاص و آزادی مملکت و وطن
خود میباشد ازین واضعتر بگویم دولت جمهوری امریکای شمالی که امروز در
اعلی درجه قوت و شوکت و تمدن و یکی از صاحبان اختیار سیاره سیم عالم
شمسی یعنی کره ارض است از نتایج کوشش و اشنگتن و فرانکلن تشکیل یافته
و شرح حال واشینگتن را که بعد از فرانکلن نوشتیم معنی این حرف را درست
خواهید فهمید

فرانکلن بقدری از دروغ گفتن کراهت داشت که در مشاغل دیپلوماسی
هم پا را از شاهراه راستی بیرون نمیگذاشت و این از کارهای نادر دنیا است
زیرا که مدار عمل دیپلوماسی غالباً بر سرهم بندی و اغفال طرف مقابل بوده
و کمتر کسی بقدم صداقت این طریق پیموده و عجب آنکه فرانکلن راست
میگفت و ضرر نمیکرد بلکه کار خود را بهتر پیش میبرد و مرام را بدلخواه
انجام میداد

در آنوقت که مهاجرین انگلیسی در امریکا جهد میکردند که از زیر
بار انگلیس خود را بیرون آرند فرانکلن از طرف مهاجرین مامور فرانسه شد
که عهد اتحادی با لوئی شانزدهم پادشاه فرانسه منعقد نماید و این معاهده
اسباب قوت کار مهاجرین مشارالیه هم گردد دولت انگلیس بواسطه اشخاصی
که با فرانکلن دوستی داشتند پنهانی با آن مرد گفتگو کرد مگر فرانکلن را
از صرافت اتحاد با فرانسه بیندازد و اشخاص مزبور بمشارالیه میگفتند آشتی

مهاجرین انگلیسی آمریکا با دولت انگلیس امری ممکن است و اگر تو اقدام کنی صورت میپذیرد فرانکلن صاف و ساده در جواب آن اشخاص گفت من قول بفرانسه داده‌ام و از اتحاد فرانسه دست نمی‌کشم و پس ازین گفته عهد نامه فرانسه را امضا نمود

فرانکلن پاکیزگی را از فرایض می‌شمرد و میگفت وجدان صحیح وجود ندارد مگر در جسم و جسد پاکیزه و تا دم مرگ در طهارت و نظافت مراقبت کامل داشت گویند چون در سن هشتاد و چهار سالگی احساس نمود که دم واپسین است و بیش از چند نفس از عمر و زندگانی او باقی نمانده قبل از آنکه پیک اجل در رسد دخترش را خوانده با کمال آرامی باو گفت فرزندی بستر مرگ مرا تو بگستر و آماده کن که بپاکیزگی عادت داری مگر من در حالت پاکی و با طهارت این جان عاریت را تسلیم نمایم و با ظاهری نظیف و ظاهر بسرای دیگر روم

فرانکلن طبعاً باسته‌زا مایل بود و معایب هر کسی را بی‌پرده اظهار مینمود ولی بزودی ملتفت این عیب شده دانست پرده دری و سخریه خلل بارگان دوستی وارد آورد و صفای مودت را مبدل بکدورت کند و میدان صحبت را تنگ و محدود نماید پس بترک این عادت کوشید و سخنان دل‌خراش را یکباره کنار گذاشت و از شوخیهای رنجش‌آمیز و تعبیرات ملال‌انگیز و ضد گوئیهای سخت دست کشید بنابراین در محاورت و گفت و شنید بجای کلمات (حقیقه) یقیناً مسلماً البته) میگفت (چنین تصور میکنم احتمال میدهم گمان دارم بنظر من اینطور است) و از این قبیل عبارات ادا میکرد نیز فرانکلن دانست هر قدر شخص بیشتر اختیار خود را داشته باشد و بر هوای نفس غلبه کند

بهتر در وجود مستمعین و معتقدین خویش تصرف پیدا میکند و سخنان او موثر واقع میشود

نگارنده گوید اگر این عقیده فرانکلن را صحتی باشد نقص کار من بنده را ظاهر میکند و معلوم میشود باید قدری بیش ازین بر هوای نفس غلبه کرده باشم و مختار و مالک وجود خود کردم تا حرفها تاثیر کند والا گوشه‌ها را زحمت میدهم و چشمها را خسته میکنم یعنی اول خود باید پرهیز کنم بعد دیگران را پرهیز تحریض نمایم وقتی در غزلی گفته‌ام

شده ذکر او مرا ورد و حجاب برنگیرد

چکنم که با ریاضت نفسم اثر ندارد

برویم بر سر حرف اول فرانکلن منقبض و ترش رو نبود و به تنندی و بد خوئی سر نمینمود بلکه بر عکس چهره کشاده و طبعی بشاش داشت و خیالات بلندش از هر راه که ظاهر میشد تحریراً یا تقریراً از ضعف قلب و صفای ضمیر حکیم خبر میداد و تمام نوشته‌های فرانکلن حتی کتیبه که برای سنگ قبر خود انشاء کرده همین حال را دارد و از آن طبیعت فرخنده حکایت میکند و این است عبارتی که در مقبره او رسم شده گوید

(در اینجا جسد بنیامین فرانکلن با سمه‌چی را دفن کرده‌اند و بکرمهای زیر زمین تسلیم نموده و سپرده و آن جسد شبیه است بجلد کتابی که نه که اوراق او را بیرون آورده‌اند و زینت و عنوان کتاب محو شده اما با اعتقاد فرانکلن کتاب از میان نمیرود و مجدداً بهتر و خوبتر طبع میشود در صورتی که مصنف آن دو باره در صفحات کتاب نظر کرده و غلطهای چاپ پیش را صحیح نموده است)

فرانکلن مانند فیثاغورس حکیم میگفت هرکس بخواهد اهل خیر باشد و در حق بندگان خدا خوبی کند باید هر روز بر سبیل استمرار و وجدان و طبیعت خود را امتحان نماید و هیچ شب سر بر بالین استراحت نگذارد و نخسبد مگر بعد از آنکه از خود بپرسد و بگوید امروز من کدام نیکی و احسان را بخلق کرده‌ام

فرانکلن بی‌اندازه ساده لوح و خالی از حيله و تزویر بود چنانکه بی‌پرده اقرار و اعتراف بکثرت خبط و خطای خود مینمود و آشکارا میگفت چیزی که اسباب تسلی خاطر و خرسندی من میشود این است که می‌بینم فسادهای طبع من بمرور رو باصلاح میرود و عیبها در کار کم شدن است، این بود خلاصه دستورالعمل و طریقه که فرانکلن برای تهذیب اخلاق و تزکیه نفس اختیار کرد و اگر حرفهای آن فیلسوف آگاه و دانشمند بزرگ بخرج میرفت از آن بود که ابتدا خود را مذهب و مزکی نمود آنگاه بدیگران گفت پاک و پاکیزه شوید و راه آلایش و بدکاری مروید و سبب عمده نفوذ و علت اصلی تسلط او بر نفوس و سوانح آنزمان و مکان همین که زمام اختیار نفس را درست بدست داشت و در راه هوی و میل قدم نمیگذاشت مختصر عقل فرانکلن بر نفس او مسلط و غالب بود بنا برین طبایع و وقایع اطاعت و تمکین او مینمود بهر کس هر چه فرمان میداد و میگفت برغبت قبول میکرد و میپذیرفت

باری چنانکه گفتیم فرانکلن برای خود آدابی تعیین کرد و کوشید که بآن متادب شود و در انجام آن مرام ساعی شد بعد از آنکه بریاضت و مجاهدت یعنی مراقبت و مواظبت صفاتی که میخواست در ذات او رسوخ کرد و ملکه طبیعت گشت و دانست فی الحقیقه دارای آن خصال است و صاحب آن کمال

بر آن شد که دیگران را هم بقبول محسنات خویش و دارد و تخم آن حسنات را در مزارع سایر دلها نیز بکارد. بنابراین روزنامه خود را که وسیله انتشار عقاید و سوانح ناشی از پلیتیک و خیالات عاقلانه بود و ضمناً بنشر اکتشافات علمیه میپرداخت برای تکمیل آن مقاصد ناقص یافت و زیاده از حد شایق و مایل که اصول و قواعد اعمال حسنه را بهتر بدست بدهد و مبنای سعادت و رسم و راه خیر و برکت بیشتر منتشر شود و دایره وسعت و رفاه عامه چنانکه باید وسیع گردد لهذا تقویمی تالیف و طبع نمود موسوم به (لاسیانس دو بنم ریشار) یعنی علوم مرد خیر که ریشار نام داشته و آن کتاب در اروپا و امریکا مشهور است و محض ترویج و اشاعه یک نوع حکمت عملی و مطالب اخلاقی تالیف شده و مطالعه آن اکثر را سودمند باشد لهذا در دنیای قدیم و جدید شانی بکمال دارد فرانکلن درین کتاب کوچک تمام دقایق دانش و هوش خویش را بمصرف رسانیده مبلغی حکمت و مثل و سرمشق و دستور العمل را بقوت قریحه و دراه که عوام فهم کرده و در آن درج نموده و آن مطالب عالیہ بسا عقلها را روشن ساخته و بسیاری از نپرداخته‌ها را پرداخته و اگر فیلسوف امریکائی در دنیا غیر از این کتاب اثر و یادگاری نداشت همین یک بنای رفیع برای بقای نام نیک او کفایت میکرد

بعد از آنکه فرانکلن بقدر استطاعت و بی نیازی مالی تحصیل کرد و نقدی بدست آورد از تنگدستی فارغ شده و مختار نفس خویش گشته دیگر خود را مجبور بکسب و کار ندیده راه را برگردانید یعنی از معاملات و مکاسب سابقه دست کشید پا در دایره پلیتیک و حوزه علم نهاد و دنبال دانش و بصیرت و اصلاح حال ملک و ملت افتاد و میتوان گفت وقت این همت و اقدام

بود و صحت اخلاق و عقل کامل او اقتضای این حرکت مینمود اما دستگاه مرتب ساخته را نخواهید و نهال نوثر را نیفکند و نبرید بلکه از کارگراها که داشت چند نفر مرد هوشمند با هنر انتخاب کرد و کارخانه را بآنها واگذاشت تا طبع و نگارش روزنامه و سایر اوراق مفیده را امتداد دهند و چشم و گوش بیخبران را بمقالات رائقه و سخنان حکیمانه باز کنند و اسباب حیات و بقاء دایره را نیز برای آنها فراهم آورد بعبارة آخری سرمایه لازم کار را که پول باشد از اندوخته خویش بیاران عطا کرد مگر بتوانند عمل را بپایان یا باعلی درجه رسانند و درافاضت و تعمیم معرفت از بی مایگی در نمانند پس ازین ترتیبات و نظم اداره فرانکلن بمهام دولتی و امور علمی پرداخت و آخر الامر کاری بساخت که از دست کاردانان بزرگ بر نیاید و زبان روزگار تا قیام قیامت از آن حکایت نماید

در اینجا چند سطری مطلب صرف علمی است اما چون بعضی اصطلاحات را مطالعه کنندگان محترم شنیده و ما هم در نوشتن طریقی صاف و ساده اختیار میکنیم امیدواریم مفهوم شود و معنی بنظر نیاید در سال هزار و هفتصد و چهل و شش میلادی یکی از معلمین آلمانی موسوم به موس شنبروک آب را در ظرفی که عایق الکتریسیته بود دارای الکتریسیته نمود و در وقتی که میخواست زنجیری را که واسطه مابین آب و چرخ الکتریک است بلند کند دست و بازو و سینه او چنان تکان خورد که گفت من پس ازین بهیچوجه راضی نمیشوم و میل نمیکم که این تجربه را مکرر و تجدید نمایم و همین عمل است که اختراع (بطری لید) کرده و آن اسباب ساده باشد که الکتریسیته ماخوذ از چرخ الکتریک را در آن مجتمع مینمایند آثار بطری لید و باطری

الکتریک که عبارت است از مجموعه چند بطری لید معروف شد و تمام حکما تجربه کردند و یکی از دانشمندان فرانسه سیصد نفر سرباز فرانسوی را بر آن داشت که دست یکدیگر را گرفته زنجیری ساختند و تکان الکتریکی را بایشان داد و آسیبی بآنها نرسید

تمام اهل علم در صدد تفتیش آثار الکتریک برآمدند و درین باب شوق و هیجان زیادی پیدا کردند و رایهای صحیح و باطل اظهار نمودند لکن افتخار توضیح مطلب که در کمال اهمیت میباشد نصیب فرانکلن شد و او در تحقیقات الکتریکی همان سلامت عقل و ترتیب و استقامتی را که در همه کارها بخرج میداد و پیشرفت حاصل میکرد در این کار هم ظاهر نمود و معلوم کرد که آثار روشنائی الکتریک و برق یکی است و فهمید که اثرهای ناشی از رعد و برق همان آثاری است که از چرخ الکتریک ظاهر و صادر میشود و این عبارت را گفت (صاعقه در دست طبیعت مثل الکتریسیته است در دست حکیم طبیعی) اما قبل از آنکه این مطلب را اظهار کند خواست بواسطه تجربه/ صحت آن را تعیین نماید پس در صدد برآمد که قوه الکتریک را مطیع خود سازد و در تحت اختیار خویش قرار دهد و مختار تحریک و توقیف آن باشد و در واقع شخص چون علت و معلول را دانست چاره کار را میتواند بدست آورد اگر چه درینجا خیلی مشکل بود یعنی میبایست صاعقه را از ابر پائین و بزمین آورد و کاری بسازد جز اینکه همت عالی فرانکلن از میدان دشواری بدر نمیرفت چنانکه نرفت و خیال خود را انجام داد صاعقه را چنانکه میخواست آورد و در آن بنای تجربه و ملاحظه را گذاشت بعبارة آخری این قوه بی نظم سرکش را برای امتحانات خویش بتمکین

و اطاعت و داشت و البته می‌خواهید بدانید کاری که بنظر دیگران محال و ممتنع مینماید چطور بدست فرانکلن صورت میگیرد

پوشیده نیست که یکی از آلات و اسباب بازی اطفال در تمام دنیا آن چیزی است که در طهران بادبادک میگویند و در اصفهان آنرا مرکاغذی مینامند و مرکاغذی مخفف مرغ کاغذی است چون بواسطه باد بهوا میرود باین اسم موسوم شده باری فرانکلن کاری را که میخواست بواسطه مرکاغذی صورت داد یعنی روز بیست و دویم ژون سنه هزار و هشتصد و پنجاه و دو میلادی که رعد و برق در هوا کاری میکرد فرانکلن بادبادک معتبری بدوش پسر خود انداخت و از شهر فیلادلفی امریکا خارج شد لکن حکیم آگاه چون از عادات و رسوم خلایق با خبر است و میداند در کارهای بیهوده ساعی میباشد و برای اعمال نافع مضمون میگویند احتیاط میکند و میخواهد عامیان او را نه بینند و نگویند فیلسوف ما مشغول بادبادک بازی است

آخر الامر باخوف و خجالت در مزرعه نزدیک بشهر بادبادک را که راس آن نوکی فلزی داشت بلند و بهوا راند و برسمان بادبادک را پسر فرانکلن بواسطه بندی ابریشمی که عایق الکتریسیته است در دست داشت فرانکلن انگشت خود را که بواسطه باران تر گشته و هادی الکتریسیته شده بود برسمان بادبادک نزدیک برد در حال برقی جست و تکان شدیدی بسر تا پای فرانکلن وارد آمد و حکیم کمال شعف را حاصل نمود که حدسش صائب گردیده و برمد خود رسیده و فهمید که صاعقه ابر همان الکتریسیته است دور نرفته و درست فهمیده

شاید بعضی از مطالعه کنندگان ملتفت نباشند که دانشمند باچه جرأتی

تجربه را که در نظر داشت حاصل نمود فی الحقیقه تجربه نبود و جان بازی بود فرانکلن در آن وقت که انگشت خود را بر پسمان بادبادک نزدیک برد احتمال داشت که دوچار برق و صاعقه گردد و هلاک شود و بسیاری از حکما در تجارب علمیه همینطور جلادت بخرج داده و کار را از پیش برده و غالب این فواید که امروز از آن متمتع میباشیم ببهای جان ابتیاع شده باری فرانکلن بخیال افتاده با خود گفت ممکن است ابرهای صاعقه دار رابی ضرر نصائب یعنی صاعقه را از آنها سلب کنیم و بر بایم و راه این کار آن بود که بادبادک چون حرکتی بی ترتیب دارد بآلت ثابتی مبدل نمایند که کار بادبادک از آن بیاید

از آنجا که فرانکلن در تدبیر یدی طولانی داشت فکر کرد و گفت صاعقه غالباً باشیائی که در بالا و روی بلندیهاست میزند و مثل الکتریسیته چرخ الکتریک طالب چیزهای نوک دار میباشد و همیشه در اجسام هادی الکتریسیته سیر میکند ازینرو یقیناً بواسطه و وسیله میلههای فلزی نوکدار که بطرف هوا بلند شده باشد میتوان الکتریسیتماب را بزمین کشانید و تجارب خود را درینباب مکرر نموده بصحت آن اطمینان حاصل کرد و دانشمندان تمام ممالک نیز دست بکار همان تجربهها شدند و صدمات کشیدند حتی یک فاضل روسی جان خود را روی این کار گذاشت این مرد دانا موسوم به ریشمان بود و در پترزبورگ در خانه خود اطاق کاری داشت و میله فلزی در آن اطاق کار نصب کرده و پایه میله را از شیشه که عایق الکتریسیته میباشد قرار داده روز ششم ماه او سال هزار و هفتصد و پنجاه و سه میلادی در هنگامی که رعد و برق هوا را فرا گرفته زیاد بآن میله نزدیک شد ناگاه میان پیشانی

او و میله برق شدیدی جست یازد و آن بیچاره را در آن واحد هلاک کرد
این سانحه فضای ممالک را بیشتر هوشیار ساخته و بخیال چاره کار
انداخته و برای احتراز از امثال این سوانح میبایست سیال الکتریک را در
جسم هادی جاری نمود چنانکه میله آهن را کاملاً با زمین مربوط نماید
فرانکلن اینکار را بواسطه اختراع عجیب برق گیر صورت داد و این ابداع
پرفایده برای آن مرد بزرگ افتخار کوچکی نیست چه از جهت همین اختراع
و ابداع غریب فرانکلن حقوق و منت بزرگی برگردن بنی نوع بشر ثابت کرد
ولی اگر آن مرد بلند قدر دویست سال قبل از آن زمان که در آن میزیست
این اختراع را کرده بود مردم آن ممالک از بی علمی و مسبوق نبودن باعمال
طبیعی و کیمیائی نسبت سحر و جادو باومیدادند و بکیفر این گناه که بر
صاعقه دست یافته و مسلط شده دانشمند را میسوزانند اما حالا طلب
مغفرت برای او مینمایند و خلقی افتخار میکنند که فرانکلن همشهری ما و
از ملت ماست

خلاصه صیت اختراع فرانکلین بزودی تمام امریکا و اروپا را گرفت و
در پانسیلوانی از ولایات آتازونی یونگی دنیا و در مملکت فرانسه برق گیر
ساختند و نصب کردند و شور و شوق مردم ازین بابت بدرجه زیاد شد که
در همه جا تند (؟) راه افتاد یعنی مردم کلاههای نوک دار اختراع کردند و
زنجیرهای فلزی بآن آویختند و در اوقات رعد و برق میبایست آن زنجیرها
را در نهادهای کوچک بیندازند تا برق بزمین فرو رود (سرزنجیرهای برق
اگر در آب باشد برق را بهتر هدایت میکند یعنی بزمین میرساند) تیرچترها را برق
گیر قرار داد و زنجیر بآن نصب نمود و آن زنجیر بزمین میکشید ولی بعدها ترقی علم

معلوم کرد که این کارها لزومی ندارد بلکه مضراست و همان برق‌گیر معمول فرانکلن لازم و بکار می‌باشد و تمام ملل آگاه آن اختراع را بمنّت پذیرفته بکار انداختند فقط پادشاه انگلیس که التفاتی بفرانکلن نداشت زیرا که آن مرد شروع بضدیت با انگلیسها نموده درین شور و شوق با عموم همراهی نمی‌کرد بلکه راه انکار میرفت و میگفت این طاعی باغی همانطور که عقل ندارد از حلیه علم هم عاطل می‌باشد اما انگلیسها از همان وقت دانا و با هوش بودند و ملتفت غرض میشدند و از فایده باین عظیمی دست نمی‌کشیدند چنانکه نکشیدند و حق نصب برق‌گیر را مطالبه نمودند و پادشاه چون دید ملت از صرفه خود صرف‌نظر نمی‌نماید اجازه داد که برق‌گیر نصب کنند اما نوکتیز نباشد یعنی سر برق‌گیر را مدور بسازند غافل که در این صورت آن آلت خاصیت خود را نمی‌بخشد باری برق‌گیر فرانکلن عالم‌گیر شد و جهانی ممنون اختراع او گردید

فرانکلن در سایر شعب علوم هم تحقیقات بعمل آورده از جمله در خواص نور و حرارت و در علم کاینات جو و درباب باد و طوفان و نسیمهای دریا و مه و جریانهای بحری خیالات سودمند ممتاز نموده و از سال هزار و هفتصد و چهل و هفت میلادی تا هزار و هفتصد و پنجاه و چهار تحقیقات و اکتشافات علمی خود را بشکل و صورت مجموعه از مکاتیب و مراسلات طبع و منتشر ساخت و آن دفتر داناتی با کثر السنه ترجمه شد

این دانشمند بزرگ امریکائی عمر عزیز خویش را با کمال جلالت و قوت قلب صرف و وقف خدمت وطن کرد و ابتدا جان خود را بر سر دست گرفته یعنی حاضر شد بعنوان سربازی در راه مملکت و ملت جانبازی کند اما

ملت و مملکت میدانست که از فرانکلن کارهای بزرگتر از سربازی بلکه سرداری می‌آید و باید از چنین وجودی بیش از اینها منتفع شد و فایده بردلهذا بر طبق تمنا و درخواست ملک و ملت داخل زندگانی پلیتیکی گردید بدون هیچ غرض و مرضی یا اسباب‌چینی برای این کار و همه کس میدانست و ملتفت بود که فرانکلن محض لزوم داخل در عالم پلیتیک میشود و برای صرفه همشهریان یا هموطنان قبول این خدمت میکند

در سنه هزار و هفتصد و پنجاه و هفت امریکائیه‌های همشهری فرانکلن را بلندن فرستادند چه حقوق و منافع امریکائیه‌ها را دولت و پارلمنت انگلیس منظور نمیداشت و آنها برای دفاع و انجام مرام خویش دانشمند را بکار واداشتند و فرانکلن مکرر بلندن رفت و هر دفعه ماموریت‌های عمده داشت و آنکارها را با حذاقت تمام صورت داد

اما صدمات دیگر که از جانب انگلیس بمردم امریکا وارد آمدنایره جنگ و قتال را ما بین آن دولت و متصرفات شمالی او مشتعل ساخت و فرانکلن نتوانست در لندن بماند یعنی اگر احتیاط نمیکرد و از لندن نمیرفت او را میگرفتند لکن وقتی خواستند دانشمند امریکا را دستگیر کنند خبر شدند که او سفینه کرایه و اجاره کرده در آن نشسته و فرار نموده باری فرانکلین با امریکا رسید و داخل مجمع و انجمن ملتی گردید همان انجمن و مجمعی که اعلان آزادی دول متحده امریکا را داد و اتازونی بموجب آن یکی از دول مقتدره دنیا شد و دخالت تامه فرانکلن در آن حوزه معروف است نیز در همان اوان از جانب ولایت پانسیلوانی سمت مبعوثی و وکالت ملت یافت چون جمهوری تازه تشکیل یافته اتازونی خود را در مقابل دولت انگلیس

ضعیف یافت در سه هزار و هفتصد و هفتاد و شش فرانکلن، را بفرانسه فرستاد که ازین دولت طلب حمایت و کمک نماید و دانشمند پس از رسیدن به پاریس بواسطه موافقت و موافقتی که میان او و لافایت و تورگ حاصل آمد اتحادی کامل مابین فرانسه و امریکا برقرار کرد و فرانسویها برای آزادی امریکائیها قشون بدنای جدید فرستادند و کمک عمده با تازونی نمودند (لافایت یکی از پلیتیک دانهای معروف فرانسه بود و در آزادی امریکا خیلی کمک نمود تورگ نیز از وزرای مشهور فرانسه در علم اکنومی پلیتیک دستی داشته) چون در مذاکرات دولتی و آداب و رسوم آن فرانکلن دستی داشته و در امور پلیتیکی امین و درستکار بود سایرین را هم بامانت و درستکاری وادار مینمود یعنی صدق او بدیگران نیز سرایت میکرد و بفراسط و فطانت حیل و های دیپلوماتیکی را زایل و باطل میساخت و از تاثیر و اثر می انداخت و از آنجا که طالب صلح و هواخواه عالم انسانیت بود در سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه دول فرانسه و اسپانیا و انگلیس را وادار نمود که عهدی بستند و آزادی اتازونی امریکا را پذیرفتند

پیش از آنکه فرانکلن بفرانسه رود صیت جلالت قدر و جلال اعمال او بآن مملکت رفته و اهالی این سرزمین قدر دانشمند را میدانستند لهذا پس از ورود بآنجا فرانسویها در پذیرائی او کمال مهربانی و احترام و ادب را مرعی داشتند و خاص و عام اقبالی تام و تمام بحکیم امریکائی نمودند و این حال و محبت عالی و دانی بفرانکلن ثابت و معلوم مینماید که بزرگی حقیقی و بزرگواری واقعی را حاجتی با سباب تجمل و شکوه ظاهری نیست و مایه اصلی کار حقیقت و صحت عمل است بلکه مخصوصا بدون پیرایه و آرایش

بیشتر و بهتر جلوه و نمایش دارد چنانکه سادگی و فروتنی فرانکن مسووث مزید حرمت و احترام او گردیده احدی را در عالم او نظر بشئونات صوری و نشانه‌های دولتی و امتیازات عالی نبود همه کس ملکات فاضله و اخلاق کریمه دانشمند امریکا را ملاحظه مینمود و اهل خبر دانند که حضور فرانکن در ورسایل یعنی در بار دولت فرانسه ولوله انداخت و آقایان متشخص و خانمهای بلندقدر را محو و مبهور ساخت

یکی از نویسندگان معتبر آن زمان این داستان را نوشته‌گوید فرانکن با لباس یکنفر دهقان امریکائی بدربار دولت فرانسه حاضر شد سادگی زلفها و لباس و کلاه بی‌آرایش او با البسه گلابتونی و جامه‌های زر دوزی شده و شاپوهای مزین اجزای دربار و ورسایل مناسبت تامی داشت یعنی درست نقطه طرف مقابل و ضد آن بود و این تازگی و سادگی در نظر زنهای فرانسه خیلی مستحسن و پسندیده آمد و از فرانکن مهمانها کردند و من خود در یکی از آن مجالس حاضر بودم و سیمصد نفر از خانمهای معتبر در آن محفل حضور یافته عزت و نوازش و احترامی نماند که بفرانکن نکردند و آخر الامر قرار شد ازین سیمصد نفر زن آنکه از همه زیباتر و خوشگلتر میباشد دسته گلی روی موهای سفید سر حکیم گذارد و دو گونه پیرمرد را ببوسد جای اهل عبادت در آنجا خالی اینکار خیلی شیرین و خوشمزه صورت گرفت و معذک و قر و سنگینی فرانکن نمانده بود که گویا در همین حال حل مشکلات طبیعی مینمود

فرانکن مدت نه سال از جانب دولت جمهوری اتازونی در دربار دولت فرانسه بسمت وزیر مختاری اقامت داشت و بی‌حشو و زاید در کمال اختصار در

آن مملکت زندگانی میکرد و با آنکه هفتاد سال تمام از عمرش گذشته ساعتی بیکار نمی‌نشست و متصل مشغول بود و فاضل اوقات خود را بمصرف صحبت و معاشرت با حکما میرسانید و باکندرسه بای بی و تورگو که از رجال معظم آن زمان محسوب میشدند انس داشت در هر مورد بمهربانی و خوشروئی با مردم ملاقات و آمیزش مینمود و خوش‌مشرّب و خوش‌صحبت بود و معاشران مجذوب و شیفته او میگشتند و بواسطه مجالست حکیم و کلمات حکمت‌سمات او داخل عوالم عالیه میشدند فرانکلن رای داد و ثابت نمود که لزوماً باید در پاریس مجمع‌الصناعی احداث شود و اسباب قوت کار صنعت در پای تخت فرانسه گردد و فی الحقیقه بدلالّت آن مرد دانا این مجمع مفیدتشکیل یافت و بنا بتصویب و رای لاوواذیه حکیم کیمیائی معروف یا بقول فرانسویها شیمیست مشهور فرانکلن رئیس آن مجمع شد و در همین مملکت در مدت اقامت دانشمند امریکائی رساله‌های کوچک اخلاقی تالیف کرده منتشر نمود و هر یک از آن رسایل در عالم خود شاهکار معتبری است و خاص و عام از آن بهرمند میگرددند

در سنه هزار و هفتصد و هفتاد و هشت و لتر فاضل آگاه فرانسه که آن وقت هشتاد و چهار سال داشت به پاریس آمد فرانکلن چون از ورود آن مرد نامی به پای تخت خبردار شد بدیدن آن نویسنده بزرگ مبادرت کرد و حد احترام را در باره او بعمل آورد باید دانست که وقتی ولتر از مجلس فرانسه بمملکت انگلیس پناه برده بود و در اوان اقامت در آن حدود ادبیات و زبان انگلیسی تحصیل نموده در این موقع بعضی کلمات انگلیسی را بخاطر آورده و شور و شوق و میل خود را بملاقات موسس اساس دولت جمهوری ینیکی

دنای شمالی بآن زبان اظهار داشت و گفت فرانکلن مردی بزرگوار است و سزاوار آنکه من بزبان خود دانشمند با او سخن گویم فرانکلن هم در عوض جواب ولتر را بفرانسه داد آنگاه ولتر دستهای خود را روی سر نهاده فرانکلن که با جد بلند نظر خود همراه بود گذاشت و باقتضای حال و مناسبت مقام بزبان انگلیسی گفت (خدا و آزادی)

چندی بعد در یکی از مجمعیهای آکادمی فرانکلن و ولتر برحسب اتفاق پهلوی هم واقع شدند و حضار بهیئت اجتماع ایشان را تحیت و مبارکباد گفتند و آن دو پیرمرد یکدیگر را بوسیدند و اشک شادی ریختند و تمام اهل انجمن رقت کردند چه معلوم بود که هر دو دانشمند میدانند که بهار عمرشان را نوبت خزان رسیده و چیزی نمیگذرد که حرارت غریزی رو بتمام شدن میگذارد و گلبن حیات افسرده میشود و ازین سرای عاریت رخت بیرون میکشند چنانکه ولتر در همان سال درگذشت اما فرانکلن در سال هزار و هفتصد و هشتاد و پنج بامریکا مراجعت نمود و چون بفیلادلفی رسید برای ورود او توپها شلیک کردند و ناقوسها زنگ زدند و تشریفات زیاد بعمل آوردند و جمعی کثیر باهیجان و انقلاب فوق العاده دیپلمات حکیم را بدرقه نموده بمنزلش رسانیدند بلکه باید گفت او را روی دست بخانه بردند پس از آن باتفاق آرا بعضویت مجلس اجرای فیلادلفی برقرار شد و ریاست ولایت پانسیلوانی یافت و از آن وقت تا پنجسال زنده بود از هر راه که میدانست و میتوانست برای سعادت و آسایش نوع بشر خاصه ابنای وطن خود دست و پا یعنی کوشش مینمود عاقبت مرد زحمت کش انسان دوست در هفدهم ماه آوریل سنه هزار و هفتصد و نود میلادی در سن هشتاد و چهار سالگی با سربلندی

تمام جان داد و بجهان دیگر رفت و در همانوقت رساله‌در ذم خریدوفروش سیاهان نوشته و از اینکار که در آن حدود با شرایط بد مجری میشد بدگفته مقصود این است که فرانکلین تا نفس آخر در کار انسان دوستی و خیرخواهی مجاهده و سعی میکرد

وقتی که خبر فوت فرانکلن رسید میرابو از رجال دانای این مملکت که در آن زمان مقامی عالی داشت با وجود کسالت و نقاهت و دشواری حرکت بمجلس شورای دولتی رفته گفت آقایان با کمال تأسف بشما خبر میدهم که فرانکلن مرد و آزاد کننده امریکا راه آخرت سپرد چون آن دانشمند سیلها از روشنی و نور معارف در اروپا جاری کرده با اعتقاد من باید سه روز برای بنیامین فرانکلن عزا بگیریم لافایت که نیز از بزرگان فرانسه بود برخاسته این رای میرابو را تصویب و تصدیق نمود بعد تمام اهل مجلس هم لزوم این احترام را صحه گذاشتند و دربار فرانسه سه روز رسوم و آداب عزاداری را مرعی و منظور داشت

این بود ترجمه شرح حالی که مادام گوستاودمولن از بنیامین فرانکلن نوشته اما صفات حمیده و رسوم و عادات پسندیده این حکیم امریکائی زیاد است و در هر جا که ذکری از او کرده گفته‌اند که این مرد نه تنها یکی از اجله اهل دانش و حکمت بود بلکه در کار خیر بی اندازه اصرار مینمود و هر قدر انکار حرف او میکردند نمیرنجید و بتدبیر مردم را باعمال نافعه و امیدداشت و در فایده زراعت و رواج صنعت و آنچه اسباب سعادت وطن و همشهریان او بود میکوشید و شک نیست که او بتمام دنیا مخصوصا باقلیم امریکا خدمات شایان کرده و منفعتهای بزرگ رسانیده و تجارب فرانکلن مشهور است از

جمله وقتی بموجب آزمون دانست که گرد گچ در نمونه‌های مصنوعی مدخلیت کلی دارد و اگر بعد از سبز شدن چمن گرد گچ روی آن بپاشند مبلغی رشد آن زیاد می‌شود هر کس بجای فرانکلن بود این مطلب را مخفی و مستور میداشت تا خود بشخصه از آن منتفع و بهرمنند گردد اما فرانکلن بر عکس بانتشار این خبر پرداخت و هر کس که گوش بحرف او داد این سخن را شنید لکن از آنجا که طبایع همیشه در قید و بند رسم و عادت بوده و هست اعتنای درستی بآن گفته نکردند و اقدامی بپاشیدن گرد گچ روی کشته‌خویش ننمودند فرانکلن آنها را که در حوالی ملک او ملاک داشتند جمع کرده گفت ببائید یونجه‌زار و شبدرزار مرا تماشا کنید و به بینید بچه خوبی عمل آمده و چه قدر حاصل این قطعه زمین من از قطعات اراضی شما زیادتر است این زیادتی از دولت پاشیدن گرد گچ میباشد و بس شما هم باین کار اقدام کنید حاصل زمینهای شما مضاعف خواهد شد و سود و ثمر قابل از آن عاید شما میشود همسایه‌های فرانکلن با آنکه بگفته‌های دانشمند بی اعتقاد نبودند یعنی وضع آن مرد را شایان اعتماد میدیدند مع ذلک نتوانستند قبول کنند پاشیدن قدری گرد گچ روی یونجه و شبدر در وقتی که تازه سبز شده اسباب اینقدر بهبودی و اضافه شدن حاصل باشد بلکه پیش خود خیال کرده گفتند ممکن نیست قدری گرد ناقابل اسباب اینهمه تفاوت شود و فرقی که می‌بینیم از بابت خوبی زمین فرانکلن میباشد و خاک مستعد است دخلی باستعداد گردد گچ ندارد مختصر کسی درین عمل پیروی فرانکلن نکرد دانشمند بجای اینکه متغیر یا مایوس شود و از سر آن مطلب بگذرد بیشتر مصر و مصمم شد که مسئله را حل کند بنابراین خیال کرد و راهی از برای اثبات مدعای خود

بدست آورد و در آن وقت که شبدرها تازه سر از خاک بیرون آورده بود روزی با قدری گرد گچ بمزرعه یکی از همسایگان که در انکار بیشتر از سایرین اصرار داشت رفته با گرد یک دو کلمه بحرف درشت رسم و نقش نمود بعبارة خری روی شبدرزار بخط جلی با گرد گچ نوشت (اثر گرد گچ) چیزی نگذشت که شبدرهای گرد گچ دیده رشد و نمو فوق العاده کرده از سایر شبدرها نیک متمایز گردید چنانکه همه کس آن کلمات را توانست بخوبی بخواند این خبر شهرت نمود و از دور و نزدیک بتماشا آمدند و آن عبارت مختصر را دیدند و خواندند و از روی یقین دانستند که فرانکلن حرف بیمعنی نمیزند و جز خیر مملکت و آسایش همشهریان و سعادت و رفاه بندگان خدا چیزی نمیخواهد خلاصه بی اعتمادی رفت و اطمینان جای آن گرفت تمام مملکت این تجربه فرانکلن و سایر تجارب او را بکار بستند و فواید کلی بردند فی الحقیقه بمساعی جمیله دانشمند اقلیم امریکا در راه ترقی و پیشرفت افتاد و اروپا نیز از آن وجود با جود بهره برد

نگارنده گوید هر کاری در عالم سرمشق و نمونه دارد وطن پرستی و خدمت ملت یا خیرخواهی و انسان دوستی را اگر نمونه و سرمشقی بوده و هست وجود و کارهای فرانکلن است که برای منفعت دیگران از همشهریان و غیره از فایده خود میگذشت بعلاوه اگر میگفت فهمیده میگفت و اگر میکرد سنجیده میکرد و عمده مطلب این است که در امثال این مسائل فعل مناسط باشد نه قول خاصه در ممالکی که علم درست شایع نشده و مشاعر و مدارک و قوی در حالت خامی و ضعیف باقی مانده و چون چنین باشد غالبا الفاظ یعنی وطن پرستی خدمت ملت خیرخواهی انسان دوستی غیرت اسلامی و

ازین قبیل اصطلاحات که اسباب مزیت اقوام است دام راه و وسیله اجرای مقاصد و پیشرفت اغراض میگردد و اما در جاهائی که جان کلام را فهمیده و با روح علم آشنا شده بحقیقت میدانند که صرفه در حقیقت است و برهان این دعوی باز همان وجود فرانکلن باشد که امروز صد و پانزده سال شمسی از مردن او گذشته و نه در ایران بلکه در فرنگ با آن حشمت و شان شرح حال فرانکلن را باقسام مختلف مینویسند و برای تربیت بذهن مردم میدهند که بخوانند و از آنرو اخلاق خود را صحیح و درست کنند

فرض کنید فرانکلن وقتی مرد صد کرور لیره انگلیسی مال و مکننت داشت من و شما چکار باو داشتیم فرنگ با آن تمدن چکار با فرانکلن صد کروری داشت اما فرانکلن امریکائی فرانکلن بستنی چیزی از خود در روی زمین گذاشته که احدی از آن نمیتواند اظهار بی نیازی کند و هر مطلب مختصر و کشف کوچک او در عالم علم هزارها کرور ارزش دارد و کلید کشفیات و مطالب مفید دیگر است چه در دسر دهم اگر وطن پرستی باید داشت و سر خدمت ملت و دل غیرت اسلامیت این شرح حال را خوب است بدقت مطالعه کنند و بدانند تکلیف انسانیت چیست والا عرض میکنم

فرق است میان آنکه یارش در بر

با آنکه دو چشم انتظارش بر در

